

وی در خانه نبود و همسرش زینب، دختر جحش، که زنی سی ساله و بسیار زیبا بود، مشغول غسل کردن بود. محمد با یک نگاه به قامت فتان و زیبای زینب، عاشق او شد.

طبری رویداد مذکور را با جزئی تفاوت با نویسندگان دیگر شرح داده و می نویسد، هنگامی که محمد درب خانه زید به انتظار ایستاده بود تا او را بداخل خانه دعوت کند، باد پرده اطاق زینب را کنار زد و محمد از لای در نیمه باز، بدن نیمه عریان او را با لباس خانه دید و شیفته زیبای افسونگر او شد.

به هر حال، هنگامی که محمد وارد خانه زید شد، نظر دیگری به زینب انداخت و در حالی که زیبای زینب قلبش را بشدت تکان داده و تسخیر کرده بود، بی اختیار گفت: «سبحان الله مقلب القلوب.»

زینب که از شنیدن جمله مذکور به شور و وجد آمده بود، هنگامی که شوهرش زید به خانه آمد، موضوع را با وی در میان گذاشت. زید که کمی بیش از یک سال از ازدواجش با زینب می گذشت، با آگاه شدن از جریان امر، فهمید که عشق زینب در خانه قلب محمد جای گرفته است. از این رو فوراً نزد محمد رفت و به او اظهار داشت، قصد دارد زینب را طلاق دهد تا او با وی ازدواج کند. محمد از قبول پیشنهاد زید سر باز زد و گفت: «زنت را برای خودت نگهدار.» اما زید به فراست دریافت که سخنان محمد با احساس قلبی او کاملاً تفاوت دارد و محمد برای رعایت ظاهر امر، مبادرت به ابراز پاسخ منفی کرده است. از این رو زید با خود فکر کرد، از آن پس صلاح نیست زنی را که پیامبر خدا به وی چشم دوخته است، در اختیار خود داشته باشد و زینب را بطور رسمی طلاق گفت.

«و یلینام مویر» می نویسد، ممکن است، زید تمایل چندانی به ادامه زندگی با همسرش زینب نداشت و از این رو در اصل قصد طلاق او را داشت و از این فرصت برای طلاق او استفاده کرد. همچنین امکان دارد که ازدواج با زنی که همسرش علاقه ای برای ادامه زندگی با او ندارد، از نظر اخلاقی در فرهنگ عرب زیاد غیر اخلاقی تلقی نشود، اما درباره این موضوع بخصوص، باید توجه داشت که زید پسر خوانده محمد بود و حتی در عربستان در زمان جهالت، ازدواج

با همسر پسر خوانده و یا پسر صلبی غیر اخلاقی و غیر قانونی بشمار می رفت. به هر حال تا زمانی که زینب مجبور به نگهداشتن عده طلاق بود، محمد شعله عشقش را نسبت به او مهار کرد، اما بمحض این که عده زینب به سر رسید، روزی که محمد در کنار عایشه نشسته بود، جبرئیل نازل شد و عایشه بر طبق معمول محمد را با پتویی پوشانید تا خود را در معرض الهام آیات الهی قرار دهد. پس از خاتمه الهام، در حالی که لبخند رضایت بخشی چهره محمد را پوشانیده بود، گفت: «اکنون باید یک نفر نزد زینب برود و به وی مژده دهد که خداوند او را به عقد ازدواج من درآورده است.»^{۲۹}

آیاتی که به کیفیت مذکور به محمد الهام شد، زهر شرم و رسوایی ازدواج با همسر پسر خوانده را که تا آن روز در فرهنگ عرب غیر اخلاقی و غیر قانونی بشمار می رفت، زدود، و به محمد اجازه داد با زینب، همسر زید، پسر خوانده اش ازدواج کند؛ ازدواج با همسر پسر خوانده را قانونی و شرعی اعلام کرد و حتی محمد را از این که عشق خود را که خداوند مایل بوده است فاش شود، پنهان نگهداشته و به سبب ترس از سخنان مردم در ازدواج با همسر پسر خوانده اش تردید و اهمال بخرج داده سرزنش کرده است. آیات مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیه ۴ سوره احزاب:

۳- مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ۖ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ الَّتِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أَهْلَتِكُمْ ۖ وَمَا جَعَلَ أَذْوَاجَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ۝

«خداوند در درون بدن انسان دو قلب قرار نداده و نیز زنانتان را که طلاق می دهید، مادر شما بشمار نیاورده و همچنین پسر خوانده های شما را پسران شما ندانسته است. این گفتار شما زبانی و خالی از واقعیت است و خداوند سخن به حق می گوید و شما را به حقیقت راهنمایی می کند.»

آیه ۳۷ سوره احزاب:

۴- وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ

وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدًا مَنَاهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝

«و تو با آن کس که خدایش به او نعمت داد نیکی کرده و گفתי زنت را نگهدار و از خدا بترس. و آنچه در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و سزاوارتر بود از خدا بترسی. پس ما هم چون زید از آن زن بکام دل گرفت، او را به نکاح تو درآوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که با تشریفات شرعی از شوهرانشان طلاق می گیرند، اشکالی نداشته باشند و فرمان خدا باید انجام پذیرد.»

آیه ۴۰ سوره احزاب:

۳۰- مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاء است و خدا بر همه امور عالم آگاه است.»

مویر می نویسد، آیات مذکور بطور شگفت انگیزی شرم و رسوایی ازدواج مذکور را زایل کرد و زید از آن پس «زید بن حارث» نامیده شد، نه «زید بن محمد.»

آیه بالا (۴۰ سوره احزاب) در پاسخ منافقین مدینه نازل شد که با طعنه و استهزاء می گفتند: «رسول خدا با همسر پسر خوانده اش ازدواج کرده است.»

مویر نوشته است «سلمه» مستخدم محمد داوطلب رسانیدن پیام مذکور به زینب شد، ولی «کوله» اشعار داشته است که پس از اتمام عده زینب، محمد به زید دستور داد نزد زینب برود و او را برایش خواستگاری کند.^{۳۰} «کوله» نوشته است، دلیل این که محمد، زید پسر خوانده خود و شوهر سابق زینب را برای انجام این ماموریت انتخاب کرد، آن بود که قصد داشت به مردم نشان دهد که این ازدواج بدون اکراه و با رضایت زید همسر سابق زینب انجام گرفته است و

همچنین با این عمل می خواست به زید بفهماند که او نباید دیگر عشق زینب را در قلب خود نگهدارد.^{۳۱}

کوله می نویسد، هنگامی که عایشه از ازدواج محمد و زینب آگاه شد، بدون اجازه محمد به خانه زینب رفت و به محمد گفت: «یا رسول الله، تو چگونه با یک ملاقات و بدون خواستگاری و وجود شاهد با زینب ازدواج شرعی انجام داده ای؟» محمد در پاسخ عایشه گفته است: «خواستگار این ازدواج خداوند و شاهد آن جبرئیل بوده است.»^{۳۲}

کوله بنقل از احادیث معتبر نوشته است، عایشه گفته است: «اگر در قرآن تنها یک آیه وجود داشته باشد که محمد از وجود آن ناراضی بوده و میل داشته است، آن آیه را مخفی نگهدارد، آیه ای است که ازدواج او را با زینب همسر پسر خوانده اش تجویز کرده است.»^{۳۳}

«مویز» به نقل از عایشه می نویسد که وی گفته است، پس از این که آیه مربوط از جانب خداوند نازل شد و ازدواج محمد را با زینب همسر پسر خوانده اش تجویز کرد، وی نسبت به مبانی نبوت محمد مشکوک شده است.^{۳۴}

زینب پس از ازدواج با محمد، با فخر و تکبر می گفت: «ازدواج من با رسول خدا بر حسب دستور الهی انجام گرفته و خداوند خودش عامل این ازدواج بوده است، در حالی که ازدواج محمد با سایر همسرانش بوسیله منسوبین آنها به عمل آمده است.»

زینب مدت ۵۳ سال عمر کرد و در حدود مدت ده سال پس از رحلت محمد درگذشت. *

³¹ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 495.

³² *Ibid.*, p. 498.

³³ *Ibid.*, p. 497.

³⁴ Muir, *The Life of Mohammed*, p. 291.

فصل هفتم

همسر کوروش

نوشته‌های تاریخی نشان می‌دهد که کوروش نه تنها در امور سپاه‌هیگری دارای نبوغ نظامی و در جهان‌گشایی و کشورداری بسیار انسان دوست و نوع‌پرور بوده و با دوست و دشمن به یکسان مدارا می‌کرده؛ در امور خانوادگی نیز یکی از وفادارترین مردان روزگار بوده است.^۱ کوروش برخلاف نوشته «یوستی»^۲ که از روایات بی‌مایه‌ای مانند «کتزیاس»^۳ اقتباس شده، یک زن بیشتر نگرفته است.

^۱ شاپور شهبازی، کوروش بزرگ (شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی)، صفحه ۳۳۲.

^۲ F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg, West Germany: 1896), s. 396.

^۳ «کتزیاس» Cetesias مادر «کمبوجیه» را «آمی تیس» Amytis دختر «آستیاگ» دانسته است. تردید نیست که چون همسر «بخت النصر» نیز «آمی تیس» نام داشته است، از اینرو کتزیاس نام مادر کمبوجیه را آمی تیس همسر بخت النصر اقتباس کرده است. اما سایر تاریخ‌نویسان بدون استثناء مادر کوروش را «ماندان» دختر آمیتاگ پادشاه ماد دانسته‌اند. کتزیاس در تمام نوشته‌هایش نسبت به کوروش نظر منفی داشته است.

«هرودوت» این موضوع را با صراحت کامل تأکید و اضافه کرده است که کوروش در پاسبانی از خانه و میهنش زبانزد جهانیان شده بود.^۴ کوروش با «کاسان دان»^۵ دختر «فرناسپه»^۶ از شاهدختان خاندان هخامنشی ازدواج کرد. کاسان دان همسر کوروش قبل از خود او درگذشت و بر طبق نوشته هرودوت مرگ همسر، کوروش را در اندوهی بیکران فرو برد و وی برای مدتی در سوگ همسرش مویه می کرد و پس از مرگ کاسان دان تا زنده بود دیگر همسری برنگزید.^۷

هرودوت می نویسد، مصریان به منظور این که شکست خود را از ایرانیان به نحوی جبران کنند، شهرت دادند که کوروش دختر «آمازیس»^۸ فرعون مصر را برای ازدواج خواستگاری کرده است، اما فرعون مصر بجای آمازیس دختر زیباروی «اپریس»^۹ فرعون سابق مصر به نام «نی یتیس»^{۱۰} را که خود او برانداخته بود برای کوروش فرستاد و «کمبوجیه» از نی یتیس متولد شده است. نتیجه منطقی این داستان این است که چون کمبوجیه از یک مادر مصری بوجود آمده بود، بنابراین شایستگی جانشینی فرعون مصر را نیز داشت و کمبوجیه در واقع یک شاهزاده مصری بوده است که بر ایران سلطنت می کرده، نه یک شاهزاده ایرانی که به مصر لشکر کشیده و آن کشور را تسخیر کرده است.

هرودوت اضافه می کند که داستان مذکور را مصریان برای دلخوشی خود جعل کرده بودند تا از شدت خفتی که بر اثر شکست بوسیله ایرانیان تحمل کردند، کایسته باشند. زیرا اولاً همه می دانستند که ولیعهد ایران باید پارسی و از خاندان سلطنتی باشد و ثانیاً همه آگاه بودند که مادر کمبوجیه کاسان دان هخامنشی بوده

^۴ Herodotus, vol. iii.

^۵ Cassandana

^۶ Farnaspa

^۷ شهبازی، کوروش بزرگ، صفحه ۳۲۳.

^۸ Amasis

^۹ Apries

^{۱۰} Nietis

است.^{۱۱}

بدین شرح، کوروش بزرگ، کیازندی که بزرگترین پادشاه عصر خود و تواناترین مرد روی زمین بود آنقدر از نظر ارزشهای اخلاقی و انسانی بهره می برد که بیش از یک زن در زندگی او وجود نداشت، در حالی که در گفتار بعد خواهیم دید، نویسندگان، محدثان، و تاریخ نویسان معتبر، چهل و یک نفر زن را در زندگی محمد، پیامبر شاه عربی رقم زده اند. *

^{۱۱} Herodotus, iii, 2.

ازدواج های محمد و زنان او

احکام قرآن درباره زنان محمد

در حالی که کوروش تنها یک همسر به نام کامسان دان اختیار کرد و پس از درگذشت یگانه همسرش هرگز دیگر ازدواج نکرد، محمد بن عبدالله بر طبق نوشته های تاریخ نویسان معتبر عرب اسلام و غربی بغیر از زنانی که به نحوی از انحاء با آنها در رابطه زناشویی بود، با تعداد بیست و نه زن عقد زناشویی بست. زن در زندگی محمد، بقدری اهمیت داشته است که هفده آیه از آیات قرآن^۱ به زنان محمد و چگونگی رفتار آنها در اجتماع بطور کلی و منش آنان با محمد بطور خصوصی اختصاص یافته است.

ابن عباس گفته است: «بالاترین مقام مسلمانان در دنیا (یعنی محمد) از لحاظ شور جنسی نسبت به زنان نیز بالاترین مقام را بین مسلمانان دارا بوده

^۱سوره احزاب: آیات شماره ۶، ۲۸ تا ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳ سوره تحریم: آیات شماره ۱،

است.»^۲

علامه ملا محمد باقر مجلسی می نویسد، از امام جعفر صادق پرسش کرده اند پیامبر چند نفر زن می تواند بطور شرعی داشته باشد. امام جعفر صادق پاسخ داده است پیامبر می تواند هر تعداد زن که مایل بود برای خود اختیار کند. بعلاوه او مجاز بود با دختران عمو و دختران عمه و دختران خاله و دختران دایی و هر زن مسلمان دیگری که اراده می کرد بدون پرداخت مهریه با آنها ازدواج کند. بدیهی است که این امتیاز استثنائاً مخصوص محمد بود و سایر مسلمانان حق استفاده از چنین مزیتی را نداشتند.^۳

قبل از اینکه فهرست زنان حرمسرای محمد را توضیح دهیم باید به این نکته توجه داشته باشیم که آیه ۵۰ سوره احزاب به شرح زیرشش نوع همسر از طبقات مختلف برای محمد تجویز کرده است:

۵- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِنَّمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمَّتِكَ وَ بَنَاتِ عَمَّتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ | وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا ۝

«ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی را که خدا به غنیمت نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران دایی و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند و نیز زن مومنه ای که خود را بدون شرط و مهر به تو بخشید و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص توست نه مومنانی که ما می دانیم درباره زنان و

^۲ Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (Oxford: University of Oxford Press, 1956), pp. 395-99.

^۳ علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۴ هجری)، صفحه ۶۰۰.

کنیزان ملکی آنها چه مقرر کرده‌ایم. این زنان که همه را بر تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان رحمت بسیار است.»

گروه‌های ششگانه طبقاتی که بر طبق آیه مذکور، محمد خود را مجاز با ازدواج با آنها دانسته است به این شرح است:

۱ - زنان عقدی رسمی که بر طبق مقررات شرعی محمد باید برایشان مهر قائل شود.

۲ - برده‌هایی که در جنگ‌ها اسیر و بعنوان غنیمت جنگی سهم محمد می‌شوند. بر طبق این قسمت از آیه ۵۰ سوره احزاب محمد بزده‌های مذکور را صیغه می‌کرد و آنها را در اختیار خود نگه می‌داشت، مانند جو پریه. بعضی از تاریخ‌نویسان اسلامی ریحانه را نیز جزء این گروه از زنان محمد بشمار آورده‌اند.

۳ - دختران عمو، دختران عمه، دختران دایی و دختران خاله.

۴ - زنان این طبقه بر طبق مدلول آیه ۵۰ سوره احزاب عبارتند از: «آنهايي که با محمد از وطن خود مهاجرت کرده‌اند.» اما مفهوم این قسمت از آیه زیاد روشن نیست و معلوم نمی‌کند که آیا هدف از «زنهایی که با محمد از وطن خود مهاجرت کرده‌اند.» محدودیتی بر زنان طبقه سوم بشمار می‌رود و یا دلالت بر طبقه جداگانه‌ای از زنان دارد. بعبارت دیگر معلوم نیست که آیا هدف این قسمت از آیه ۵۰ سوره احزاب «تنها دختران عمو، دختران عمه، دختران دایی، و دختران خاله‌ای است که محمد با آنها از مکه به مدینه مهاجرت کرده» و یا اینکه این قسمت از آیه حاکی از طبقه جداگانه‌ای از زنان بوده و بطور کلی تمام زنانی را که محمد با آنها از وطن مهاجرت کرده است در بر می‌گیرد. عبدالله بن مسعود^۴ معتقد است که این زنان طبقه خاصی از همسران محمد را تشکیل می‌دهند و ارتباطی با زنان طبقه سوم ندارند. «زینب دختر خزیمه» را باید جزء این طبقه از زنان محمد بشمار آورد. بدیهی است که چه زنان طبقات سوم و چهارم را جزء یک

^۴ Watt, *Muhammad at Medina*, p. 393.

گروه بدانیم و یا هریک از آنها را طبقه جداگانه‌ای بشمار آوریم؛ آنچه مسلم است، محمد خود را از پرداخت مهریه به آنها معاف کرده است. باید دانست که در اسلام ازدواج با دختر عمو مجاز است و بهمین سبب محمد مدت کوتاهی قبل از مرگ درصدد ازدواج با «قوتیله بنت قیس» بود که مرگ این فرصت را به او نداد.^۵

۵ - زنان مومنه‌ای که خود را بدون شرط و مهر به محمد ببخشدند و او نیز به نکاح آنها مایل باشد «میمونه» جزء این طبقه از زنان محمد بوده است. ابن سعد^۶ در جلد هشتم کتاب خود فهرست زنان دیگری را ذکر می‌کند که در هیچیک از طبقات پنجگانه بالا قرار نمی‌گیرند. این زنان بر طبق نوشته ابن سعد به شرح زیر هستند:

- ۱ - زنانی که محمد آنها را به عقد ازدواج خود درآورده، ولی با آنها وارد مرحله زفاف و همخوابگی نشده است.
- ۲ - همسرانی را که محمد طلاق داده است.
- ۳ - زنانی که محمد به آنها پیشنهاد ازدواج داده ولی موفق به ازدواج با آنها نشده است.

زنان عقدی و رسمی محمد

فهرست زنان عقدی و رسمی محمد بر طبق نوشته تاریخ نویسان مشهور و معتبر اسلامی به شرح زیر بوده است:

- ۱ - خدیجه دختر خوویلید - خدیجه اولین زن محمد بود که در سال ۵۹۵ میلادی، هنگامی که چهل سال از عمرش می‌گذشت به عقد ازدواج محمد که ۲۵ ساله بود، درآمد. خدیجه مدت بیست و چهار سال و یکماه با محمد زندگی کرد و در حدود سال دهم بعثت (سه سال قبل از هجرت) وفات یافت. بغیر از

^۵ Ibn Saad, viii, p. 105.

^۶ *Ibid.*

ابراهیم کلیه فرزندان محمد را خدیجه زایش کرده است.^۷

۲ - سوده دختر حمزه - محمد در سال دهم هجرت (۶۲۰ میلادی) با سوده که سی سال از عمرش می‌گذشت ازدواج کرد. شوهر سابق سوده به نام «سکران بن عمرو» از مسلمانانی بود که به حبشه مهاجرت کرده و در آن کشور درگذشته بود.^۸

۳ - عایشه دختر ابوبکر - عایشه سومین زن محمد و یگانه دختر باکره‌ای است که محمد با او ازدواج کرده است. محمد در زمانی که عایشه ۶ سال داشت او را در مکه نامزد کرد و هفت ماه بعد از هجرت به مدینه (سال ۶۲۳ میلادی) در حالیکه عایشه ۹ سال و خود او ۵۳ سال داشت با او ازدواج کرد. عایشه محبوب‌ترین زن محمد بود و تا زمان خلافت معاویه عمر کرد و در سن ۷۰ سالگی بدرود حیات گفت.^۹ عایشه لقب «صدیق» داشت و او را «عایشه صدیق» می‌نامیدند.

کوله نوشته است، هنگامی که عایشه از ظرفی آب می‌آشامید، محمد آن ظرف را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که لپهای عایشه با آن تماس گرفته بود، بقیه آب ظرف را می‌آشامید. همچنین موقعی که عایشه گوشت‌های استخوانی را می‌خورد، محمد استخوان را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که عایشه با دندانهایش گوشت‌های استخوان را خورده بود، بقیه گوشت‌های استخوان را می‌خورد.^{۱۰}

عایشه خود نیز به دلائل زیر معتقد بود که وی محبوب‌ترین زن محمد بوده است:^{۱۱}

۱ - او تنها دختر باکره‌ای بوده که محمد با او ازدواج کرده

⁷ Ibn Saad, viii, pp. 7-11, i/1.85; At-Tabari, i, p. 1766f.; Caetani, i, pp. 166-73.

⁸ Ibn Saad, viii, pp. 35-39; At-Tabari, i, pp. 1767-9; Caetani, i, p. 312.

⁹ مجلسی، حیات القلوب با زندگی حضرت محمد، جلد دوم، ص ۳۵۱.

¹⁰ Ibn Saad, viii, pp. 39-56; At-Tabari, i, p. 1769f.; Caetani, i, p. 424.

¹¹ S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1888), p. 391.

¹¹ *Ibid.*, p. 491.

است (سایر زنان محمد بدون استثناء قبلاً ازدواج کرده و غیر باکره بودند).

۲ - والدین هیچیک از سایر زنان محمد مانند والدین او در جهت اجرای مشیت الهی به مدینه مهاجرت نکرده اند.

۳ - در جریان واقعه «صفوان بن معطل سهمی»^{۱۲} آیاتی مبنی بر بیگناهی او از آسمان نازل شده است.

۴ - قبل از اینکه محمد با او ازدواج کند، جبرئیل تصویر ویرا روی قطعه ای از پارچه ابریشمی به محمد نشان داده و گفته است: «با این دختر ازدواج کن»، و محمد به این دستور عمل کرده و با عایشه ازدواج کرده است.

۵ - او با محمد زیر یک سقف حمام می کرده است. هیچیک دیگر از زنان محمد از چنین موهبتی برخوردار نبوده اند.

۶ - محل سکونت و استراحت او جنب مسجد و محلی بوده است که محمد نماز برگزار می کرده است.

۷ - آیه های قرآن تنها در اطاق او نازل می شده است.

۸ - در لحظه ای که روح محمد از بدنش پرواز می کرد، او سرش را بین سینه و شکم عایشه قرار داده بود.

۹ - محمد در روزی رحلت کرده است که شب آنروز در

گاهنامه زندگی شبانه محمد نوبت عایشه بوده است که با وی

^{۱۲} هنگامی که محمد پس از جنگ با طایفه «بنی مصطلق» از شمال غربی مکه به مدینه مراجعت می کرد، در بین راه برای استراحت سپاهیان خیمه زد. در موقع ترک آن محل، عایشه برای قضای حاجت از کجاوه اش دور شده بود و مستخدمین او موقعی که کجاوه را روی شتر گذاشتند، متوجه عدم حضور عایشه نشدند و از اینرو عایشه در بیابان تنها ماند. در این جریان «صفوان بن معطل سهمی» که یکی از جوانان خوش سیمای قبیله «بنی سلیم» و از مهاجرین بود به عایشه برخورد کرد و او را بر پشت شتر خود نشاند و پس از یک شبانه روز وارد مدینه شد. این موضوع شایعه بسیاری در باره این که عایشه و «صفوان بن معطل سهمی» چگونه شب را با یکدیگر در بیابان گذرانیده اند بوجود آورد. سرانجام آیات ۳ تا ۲۶ سوره نور نازل شد و عایشه را از اتهام یا گناهی که به او نسبت می دادند، آزاد کرد.

شب را به صبح برساند.

۱۰ - محمد در محل سکونت عایشه دفن شده است.

بدیهی است که عشق و محبت محمد نسبت به عایشه برایش گاهی اوقات بسیار گران تمام می‌شد، زیرا بین تمام همسران او، عایشه تنها کسی بود که از او انتقاد می‌کرد و حتی در چند مورد دربارهٔ نبوت محمد شک و تردید نمود. (به صفحه شماره ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرمایید).

زمانی از خود محمد پرسش کردند، کدام یک از زنانش را از همه بیشتر دوست دارد. محمد پاسخ داد: «عایشه را.» همچنین از وی پرسش کردند، کدام یک از مردان را بیش از همه دوست دارد، محمد پاسخ داد: «ابوبکر را.»^{۱۳}

در زمان خلافت عمر نیز هنگامی که می‌خواستند برای زنان محمد حقوق و مقرری ماهیانه تعیین کنند، عمر دستور داد برای هر یک از زنان محمد ماهیانه ۱۰,۰۰۰ درهم، ولی بمناسبت این که عایشه محبوبترین زن محمد بوده، برای او ماهیانه ۲۰,۰۰۰ درهم حقوق و مقرری اختصاص داده شود.^{۱۴}

با این وجود مجلسی می‌نویسد، «ابن بابویه» و «برقی» به سند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده‌اند، هنگامی که امام زمان ظاهر می‌شود، عایشه را زنده می‌کند و به او تازیانه می‌زند تا برای فاطمه (دختر محمد) از او انتقام بکشد. راوی از امام محمد باقر پرسش می‌کند، چرا امام زمان دست به چنین کاری می‌زند؟ امام محمد باقر پاسخ می‌دهد، علت آن است که عایشه به مادر ابراهیم افترا زد که فرزندش متعلق به محمد نیست و از راه نامشروع نطفه ابراهیم در زهدان مادرش قرار گرفته است. راوی پرسش می‌کند که چرا محمد خود او را تازیانه نزد و خداوند مجازات او را به تاخیر انداخت که امام زمان این کار را انجام دهد. امام محمد باقر پاسخ می‌دهد، دلیل آنست که خداوند محمد را برای رحمت فرستاده است و امام زمان را برای انتقام و عذاب خواهد فرستاد.^{۱۵}

با وجود کلیه فرمودهای مذکور و حتی اعتراف خود محمد مبنی بر این که عایشه را بیش از سایر زنانش دوست داشته است، علامه ملا محمد باقر مجلسی

¹³ Koelle, *Mohammed and Mohammadanism*, p. 491.

¹⁴ *Ibid.*

همچنین در کلیه کتابهایش هر کجا از عایشه نام برده، بلافاصله بعد از آن عنوان «ملعونه» را بکار برده است. در ایران نیز می دانیم که خطاب کلمه «عایشه» به زنان بعنوان اهانت بکار می رود و هر زمانی که بخواهند به زنی اهانت کنند، او را «عایشه» خطاب می کنند. در واقع می توان گفت که بدنام کردن عایشه، یکی از اختراعات ملایان شیعه گری است که برای گرم نگهداشتن دکان دینداری خود همانطور که «ابوبکر» یعنی محبوبترین یار محمد را تخطئه و لعنت می کنند، همانطور نیز برخلاف کلیه نوشته های اسلامی و حتی اعتراف خود محمد، شخصیت عایشه را کیاده می سازند. این واقعیت نشان می دهد که در بعضی موارد، تأمین منافع شخصی و طبقاتی افراد مردم، حتی بر مقدسات دینی آنها نیز برتری پیدا می کند.

۴ - حفصه دختر عمر بن الخطاب - محمد در سال سوم هجرت (۶۲۵ میلادی)، با حفصه در زمانی که ۱۸ ساله بود ازدواج کرد. شوهر حفصه به نام «خنیس» در جنگ بدر کشته شده بود. حفصه تا زمان خلافت عثمان و به قولی تا زمان خلافت علی زنده بود و در مدینه بسر می برد.^{۱۶}

۵ - امه سلمه (هند) دختر المقیره - محمد در سال چهارم هجرت (۶۲۶ میلادی)، با امه سلمه، در زمانی که ۲۹ ساله بود، ازدواج کرد. شوهر امه سلمه به نام «ابوسلمه بن ابوالاسد» در جنگ احد بر اثر زخمی که به او وارد شده بود وفات یافته بود. امه سلمه از کلیه زنان محمد بیشتر عمر کرد و پس از همه آنها وفات یافت.^{۱۷}

۶ - زینب دختر خزیمه - محمد در سال چهارم هجرت با زینب دختر خزیمه در حالیکه ۳۰ سال از عمرش می گذشت و دو ازدواج را پشت سر گذاشته بود وصلت کرد. شوهر اول زینب «طفیل بن حارث» و همسر دومش «عبیده» برادرش بوده که در جنگ بدر در گذشته بود. زینب دختر خزیمه، چند ماه بعد از

¹⁶ Ibn Saad, viii, pp. 56-60; At-Tabari, i, p. 1771; Caetani, i, p. 540.

¹⁷ Ibn Saad, viii, pp. 60-67; At-Tabari, i, p. 1771; Caetani, i, p. 588f.

ازدواج با محمد درگذشت.^{۱۸}

۷ - «جویریة دختر حارث» - جویریة دختر حارث رئیس طایفه یهودی بنی مصطلق بود که هنگام حمله سپاهیان محمد به قبیله مذکور اسیر شد^{۱۹} و در سال پنجم هجرت (۶۲۷ میلادی)، محمد او را صیغه کرد و سپس آزادش نمود. جویریة قبل از اسارت، با پسر عمویش «ابن ذوالشفر» ازدواج کرده بود. جویریة دارای آنچنان زیبایی خیره کننده‌ای بود که هر فردی را مجذوب می کرد. وی در زمان اسارت و دستگیری تنها ۲۰ سال داشت. تاریخ نویسان نوشته اند، محمد بعدها جویریة را به عقد ازدواج خود درآورد. جویریة ۶۵ سال عمر کرد و در سال ۵۶ هجری بدرود حیات گفت.^{۲۰}

۸ - «زینب دختر جحش» - این زن یکی از معروفترین زنان محمد و دختر خاله او بوده است.^{۲۱} دلیل شهرت زینب آن است که او زن پسر خوانده محمد «زید بن حارث» بود. بطوری که در گفتار پیشین شرح دادیم، روزی محمد برای ملاقات با زید به خانه او رفت. زید در خانه نبود و محمد همسر زید را در حالی که مشغول غسل کردن بود، دید و عاشق او شد.^{۲۲} پس از این که زید از جریان رویداد آگاه شد، زینب را طلاق داد تا محمد آزادانه بتواند او را به عقد ازدواج خود درآورد. پس از این که زید همسرش زینب را طلاق داد، محمد در سال پنجم هجرت در زمانی که زینب ۳۸ ساله بود با او ازدواج کرد. پس از ازدواج محمد با زینب، اهالی مدینه از جمله «طلحه» عمل محمد را درباره ازدواج با همسر پسر خوانده اش تقبیح کردند و گفتند این مرد زنان را برای ما منع می کند، ولی خودش با همسر پسر خوانده اش ازدواج می کند.^{۲۳} از این رو محمد آیه ۳۷ سوره احزاب را در این باره نازل کرد و ادعا نمود که دلیل ازدواج با زینب، همسر پسر خوانده اش

¹⁸ Ibn Saad, viii, p. 82; At-Tabari, i, p. 1775; Caetani, i, p. 588f.

¹⁹ به صفحات شماره ۱۴۷ و ۱۴۸ همین کتاب مراجعه فرمایید.

²⁰ Ibn Saad, viii, pp. 83-85; At-Tabari, i, p. 1772; Caetani, i, p. 601.

²¹ Ibn Saad, viii, pp. 71-82; At-Tabari, i, p. 1772f.; Caetani, i, p. 610f.

²² مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۶۰۴.

²³ همان کتاب، ص ۵۹۹.

صدور دستور و مشیت الهی بوده است.^{۲۴} زینب در زمان خلافت عمر درگذشت.

علامه محمد باقر مجلسی می نویسد^{۲۵}: در ضیافتی که به مناسبت ازدواج زینب ترتیب داده شده بود، مهمانان می خواستند با محمد درباره چگونگی ازدواجش با زینب دختر جحش گفتگو کنند، اما محمد می خواست هر چه زودتر با همسر جدیدش زینب خلوت کند، از این رو آیه شماره ۵۳ سوره احزاب قرآن نازل شد که می گوید:

۵۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ
لُظْفِرِينَ لَهُمْ^{۲۶} وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَبِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ
لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَعِجِي مِّنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَعِجِي مِنَ الْحَقِّ ...

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر او اجازه دهد و بر سر سفره طعامش دعوت کند، در آن حال نیز نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار بگشایید بلکه موقعی که دعوت شده اید بیایید و موقعی که غذا تناول کردید، زود پی کار خود بروید، نه اینکه برای سرگرمی و صحبت آنجا باقی بمانید که این کار پیغمبر را آزار می دهد و او از شرم به شما چیزی نمیگوید، ولی خدا از اظهار واقعیت به شما شرم ندارد ...»

۹ - «رمله دختر ابی سفیان» - «رمله» معروف به «امه حبیبه» در سال هفتم هجرت (۶۲۸ میلادی)، پس از مراجعت محمد از خیبر به عقد ازدواج او درآمد. ام حبیبه بیوه «عبدالله بن جحش» بود که به اتفاق شوهرش به حبشه مسافرت کرده بود و شوهرش در آنجا اسلام را ترک نموده و نصرانی شده بود. پس از مرگ عبدالله بن جحش محمد با ام حبیبه که ۳۸ سال از عمرش می گذشت و هنوز در حبشه بود، ازدواج کرد.^{۲۶}

۱۰ - «صفیه دختر حنی بن اخطب» - صفیه از طایفه یهودی بنی النضیر و

^{۲۴} همان کتاب، همان صفحه.

^{۲۵} مجلسی، حیات القلوب با زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۹.

^{۲۶} Ibn Saad, viii, pp. 68-71; At-Tabari, i, 1772; Caetani, ii, p. 55.

همسر کنانه بن ربیع رئیس خیبر بود که در سال هفتم هجرت (۶۲۸ میلادی) در جنگ خیبر بوسیله سپاهیان محمد اسیر شد. چون «کنانه بن ربیع» شوهر «صفیه» در هنگام دستگیری‌اش، حاضر به افشای محلی که جواهراتش را مخفی کرده بود نشد، محمد دستور داد با شکنجه او را وادار کنند محل اخفای جواهرات و نقدینه‌هایش را بازگو کند. کنانه بن ربیع زیر شکنجه جان سپرد و محمد، همان شب روزی که کنانه بن ربیع را مقتول کرده بود، همسر ۱۷ ساله بسیار زیبایش «صفیه» را با خود به حبله برد. ۲۷ محمد ابتدا صفیه را صیغه کرد و بعد گویا او را به عقد ازدواج خود درآورد. ۲۸

۱۱ - «میمونه دختر الحارث» - محمد در سال هفتم هجرت، پس از مراجعت از حجة الوداع با «میمونه» که ۲۷ سال از عمرش می‌گذشت، ازدواج کرد. میمونه خواهر العباس، عموی محمد و پیش از ازدواج با او، زن «ابوزبره» بود. میمونه در سال ۳۶ هجری درگذشت. ۲۹

صیغه‌های محمد

۱ - «ماریه قبطیه دختر شمعون» - «ماریه» برده سیاهپوست، ولی بی نهایت زیبایی بود که «مقوقس» پادشاه مصر در سال هفتم هجرت او را بعنوان هدیه بولعی محمد فرستاده بود. محمد بشدت زیر تأثیر زیبایی استثنایی ماریه قرار گرفت و او را صیغه کرد و در مجاورت خانه صفیه وی را سکنی داد. محمد تا پایان عمر «ماریه قبطیه» را در حرمسرای خود نگهداری کرد. «ماریه» پسری زایید که ابراهیم نامیده شد، ولی پس از بیست و دو ماه که از عمرش گذشت، وفات کرد. «ماریه» خود در سال ۱۶ هجری، یعنی پس از پنج سال از رحلت محمد درگذشت.

وجود ماریه قبطیه در حرمسرای محمد سبب ایجاد دوز و یداد مهم شده که

^{۲۷} به صفحات شماره ۱۵۰ تا ۱۵۵ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۲۸} Ibn Saad, viii, pp. 85-92; At-Tabari, i, p. 1773; Caetani, ii, pp. 34ff., 49.

^{۲۹} Ibn Saad, viii, pp. 94-100; At-Tabari, i, p. 1773; Caetani, ii, p. 66.

رو یداد اول باعث نزول آیه اول سوره تحریم قرآن شده و رو یداد دوم را علی پسر عمو و داماد محمد و خلیفه چهارم ذکر کرده است. رو یداد اول را بیشتر تاریخ نویسان اسلامی و اسلام شناسان^{۳۰} نقل کرده اند و نویسنده این کتاب شرح رو یداد مذکور را بدون هیچ تغییری از کتاب حیات القلوب، تألیف علامه ملا محمد باقر مجلسی از اعلم علمای تشیع نقل و اقتباس می کند. ملا محمد باقر مجلسی نوشته است،^{۳۱} روزی محمد از «حفصه» دختر عمر که پکی از زنانش بود دیدار می کرد. حفصه برای دیدار پدرش محمد را ترک کرده و زودتر از زمان پیش بینی شده از خانه پدرش مراجعت نمود و هنگامی که به خانه اش رسید، مشاهده کرد که در اطاقش از پشت بسته شده است. پس از این که حفصه چند ضربه به در نواخت، محمد در حالی که عرق از پیشانی اش سرازیر می شد، در اطاق را بروی او باز کرد. حفصه با مشاهده وضع محمد، بزودی به جریان امر پی برد و از این که محمد در غیاب او «ماریه» برده سیاه پوست صیغه اش را به رختخواب او برده و با وی همبستر شده بود بشدت خشمگین شد. محمد برای تسکین حفصه سوگند خورد که ماریه را بر خود حرام خواهد کرد و دیگر با وی همبستر نخواهد شد. بعلاوه محمد برای دلجویی بیشتر از حفصه، اظهار داشت که اگر او سوگند بخورد که رازی را برای همیشه نزد خود نگهدارد، وی راز مهمی را به وی خواهد گفت. پس از این که حفصه سوگند خورد که راز مذکور را نزد خود محفوظ نگاه خواهد داشت، محمد به وی اظهار داشت که پس از او ابوبکر و عمر به نوبت جانشین او خواهند شد و خلافت را عهده دار خواهند گردید. حفصه، موضوع را با عایشه در میان گذاشت و بعد هر دوی آنها پدران خود را از جریان امر آگاه ساختند.

سپس هر چهار نفر آنها در صدد برآمدند محمد را مسموم کنند، اما جنریل موضوع را به محمد اطلاع داد و از این رو نقشه ابوبکر و عمر و دخترانشان در این

^{۳۰} Ibn Saad, viii, pp. 153-6; At-Tabari, i, p. 1775; Caetani, i, p. 730.

^{۳۱} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحات ۱۲-۶۰۸.

باره فاش و خنثی شد.^{۳۲} شرح توطئه این چهار نفر برای مسموم کردن محمد را تنها ملا محمد باقر مجلسی نوشته و سایر تاریخ نویسان اسلامی متذکر این نکته نشده‌اند.

بهرحال، به دنبال سوگندی که محمد درباره حرام کردن ماریه قبطیه به خود یاد کرده بود، آیه اول سوره تحریم نازل شد و خداوند به محمد دستور داد که وی مجاز است سوگند خود را بشکند و با «ماریه قبطیه» در آینده همبستر شود. این موضوع سبب شد که محمد مدت ۲۹ روز از معاشرت با سایر زنانش خودداری کرد و این مدت را تنها با «ماریه قبطیه» بسر برد. آیه اول سوره تحریم قرآن که در این باره صادر شده به شرح زیر است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

«ای پیغمبر برای چه آن را که خدا برای تو حلال کرد، برای خشنود کردن زنان بر خود حرام کردی و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

رویداد دوم درباره شرح زندگی محمد با ماریه قبطیه را «گیلوم»^{۳۳} از اسام شناسان معروف غربی و علامه ملا محمد باقر مجلسی^{۳۴} توضیح داده‌اند. «گیلوم» از قول ابن اسحق،^{۳۵} و ابن هشام^{۳۶} و ابن خطیر،^{۳۷} نقل می‌کند که علی ابن ابیطالب روایت کرده است که چون پسر عموی ماریه قبطیه به نام «معبور»^{۳۸} دائماً به محل سکونت ماریه رفت و آمد می‌کرد، محمد به علی دستور داد رفتار «ماریه» را زیر نظر بگیرد و چنانچه متوجه شد که معبور با ماریه رابطه نامشروع برقرار کرده است فوراً او را بکشد. علی به محمد اظهار داشت: «با سر و جان امر تو را اطاعت خواهم کرد و هیچ مانعی مرا از انجام این وظیفه باز نخواهد

^{۳۲} همان کتاب، صفحه ۶۱۰.

^{۳۳} Alfred Guillaume, *New Light on the Life of Muhammed*, Journal of Semitic Studies, Monograph No.1 (Cambridge: University Press, Undated), p. 56.

^{۳۴} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۴.

^{۳۵} Ibn Ishaq, trans. Alfred Guillaume, p. 466.

^{۳۶} Ibn Hisham, p. 693.

^{۳۷} Ibn Kathir, vol.5, p. 304.

^{۳۸} «ابن خطیر» نام پسر عموی «ماریه قبطیه» را «معبور» ذکر کرده است. همان کتاب، همان

داشت. اما آیا تنها مشاهده شخص من از عمل نامشروع این دو برای اجرای دستور تو کافی خواهد بود؟» محمد پاسخ داد: «آری، بطور یقین، مشاهده شخص توبه تنهایی برای اجرای این دستور کافی خواهد بود.»

علی می گوید او شمشیرش را برداشت و بمنظور اجرای دستور محمد ملاقاتهای ماریه و معبور را زیر نظر گرفت. در ضمن جریان تعقیب آنها متوجه شد که ماریه و معبور در خانه ماریه خلوت کرده اند. هنگامی که معبور خانه ماریه را ترک می گفت علی با شمشیر کشیده اش به او حمله برد. اما معبور که متوجه جریان امر شده بود فرار اختیار کرد و در ضمن فرار از نخل خرمايي که سر راه فرارش بود بالا رفت. هنگامی که معبور از نصف درخت خرما بالا رفته بود، متوجه شد که علی دارد به او نزدیک می شود، از این رو خود را به پایین پرتاب کرد و روی علی افتاد. هنگامی که ضمن پایین افتادن از درخت خرما، لنگ معبور به هوا بالا رفت، علی متوجه شد که فاقد آلت مذکر جنسی است؛ از اینرو شمشیرش را غلاف کرد و نزد محمد رفت و جریان را به وی گزارش داد. محمد پس از شنیدن ماجرا، شکر خدای را بجای آورد.

۲ - «ریحانه دختر زید» - ریحانه زن بسیار زیبایی بود از طایفه یهودی بنی النضیر که با زید، یکی از جوانان طایفه یهودی بنی قریظه ازدواج کرده بود. در سال پنجم هجرت (۶۲۷ میلادی) در جریان قتل عام مردان طایفه بنی قریظه، شوهر ریحانه مقتول شد و محمد او را بعنوان سهم غنیمت جنگی خود تصاحب کرد.^{۳۹} و شب همان روزی که شوهرش را کشته بود، ریحانه را با خود به رختخواب برد.^{۴۰} محمد بارها به ریحانه اصرار کرد به عقد ازدواج او درآید، اما ریحانه پیشنهاد محمد را رد کرد و هر دفعه پاسخ داد وی برتری می دهد بعنوان برده و صیغه او باقی بماند، زیرا این امر متضمن فایده برای هر دوی آنها خواهد

^{۳۹} به صفحات شماره ۱۴۹ و ۱۵۰ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۴۰} Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 68.

بود.^{۴۱} ریحانه در سال دهم هجرت (۶۳۲ میلادی)، یک سال پیش از محمد وفات یافت.^{۴۲}

سایر زنان محمد

عموم تاریخ نویسان اسلامی نوشته‌اند، بغیر از زنانی که محمد یا آنها را به عقد ازدواج خود درآورده و یا آنان را صیغه کرده بود و فهرست آنها در گفتارهای بالا شرح داده شد، وی با حدود بیست زن دیگر نیز دارای روابط زناشویی بوده و یا دست کم فکر زناشویی با آنها داشته است، ولی آنچه مسلم است وی با هیچ یک از زنان این گروه، برای مدت زیادی، مبادرت به زناشویی نکرده است.^{۴۳} فهرست زنان این گروه به شرح زیر است:

۱ - «عصما بنت نعمان» - درباره رابطه این زن با محمد بین نویسندگان اختلاف نظر هست. ابن سعد،^{۴۴} طبری،^{۴۵} و ابن اسحق،^{۴۶} نوشته‌اند، محمد در سال نهم هجرت عصما را به عقد ازدواج خود درآورد، اما پیش از زفاف طلاقش داد.

ملا محمد باقر مجلسی نوشته است، هنگامی که عصما را برای ازدواج نزد محمد آوردند، عایشه و حفصه نسبت به او حسودی کردند و وی را فریب دادند تا ازدواجش با محمد انجام نگیرد. بدین شرح که به وی اظهار داشتند اگر می‌خواهد محبت محمد را بخود جلب کند، باید نسبت به وی بی‌اعتنایی و بی‌میلی نشان دهد. از این رو، هنگامی که عصما با محمد رو برو شد گفت: «بنظرم می‌رسد که من از دست تو باید به خدا پناه ببرم!» محمد به وی پاسخ داد: «من فکر

^{۴۱} Martin Lings, *Muhammad: His Life based on the Earlier Sources* (London: George Allen and Unwin, 1983), p. 233.

^{۴۲} Ibn Saad, viii, pp. 92-94; At-Tabari, p. 1775; Caetani, i, p. 634, ii, p. 369.

^{۴۳} G. H. Stern, *Marriage in Early Islam*, pp. 151-57; Caetani, ii, p. 47f.; Wellhausen, *Die Ehe bei den Arabern*, p. 464f.

^{۴۴} Ibn Saad, viii, pp. 102-105, 158. 13,25.

^{۴۵} At-Tabari, i, 1775.3.

^{۴۶} Ibn Hisham, p. 1004f.

أَعَدَّ لِلْحُسَيْنِ مِنْكَنْ أَجْرًا عَظِيمًا ۝

«ای پیغمبر به زنان خود بگو اگر شما طالب زیب و زیور زندگی دنیا هستید بیاید تا من مهر شما را پرداخته و همه را بخوبی و خرسندی طلاق دهم. و اگر طالب خدا و رسول و مشتاق زندگی آخرت هستید همانا خدا به نیکوکاران از شما زنان پاداشی عظیم عطا خواهد کرد.»

ملا محمد باقر مجلسی می نویسد، این زن پس از جدا شدن از محمد برای امرار معاش در خیابانها فضله شتر جمع آوری می کرد و پیوسته می گفت: «من چقدر بدبخت بودم که بین زندگی این دنیا و آخرت، اولی را قبول کردم.»^{۵۵}

۶ - «عمره دختر یزید» - عده‌ای از تاریخ نویسان اسلامی نوشته‌اند، محمد با این زن ازدواج کرد و سپس او را طلاق داد.^{۵۶} اما مجلسی نوشته است، چون عمره مبتلا به مرض جذام بود محمد او را طلاق داد.^{۵۷}

۷ - «عالیه دختر زبیر» - بر حسب نوشته تاریخ نویسان اسلامی، محمد با این زن نیز ازدواج کرده و سپس او را طلاق گفته است.^{۵۸}

۸ - «سبا دختر سفیان» - این زن نیز ابتدا به عقد ازدواج محمد درآمده و بعد محمد او را طلاق داده است.^{۵۹}

۹ - «نشأه دختر رفیع» - محمد با این زن نیز ازدواج کرده و سپس او را طلاق داده است.^{۶۰}

۱۰ - «قضیه دختر جابر» - این زن به «امه شریک» معروف بوده و عموم تاریخ نویسان اسلامی عقیده دارند که وی در جهت آن قسمت از آیه ۵۰ سوره احزاب قرآن که می گوید «محمد با زن مومنه‌ای که خود را بدون مهر و شرط به وی ببخشد و رسول هم مایل به نکاح او باشد می تواند ازدواج کند» و در بالا شرح

^{۵۵} همان کتاب، همان صفحه.

^{۵۶} Ibn Saad, viii, 100.25, 102.7; At-Tabari, i, p. 1777. 3; Ibn Hisham, p. 1004f.

^{۵۷} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

^{۵۸} Ibn Saad, viii, p. 100.26, 102.10; At-Tabari, i, 1776.2.

^{۵۹} Ibn Saad, viii, p. 101.1, 102.5.

^{۶۰} At-Tabari, i, p. 1774.3.

داده شد خود را بدون مهر و شرط در اختیار محمد گذاشته و به عقد ازدواج وی درآمده است. اما بعضی از نویسندگان معتقدند که محمد خود به وی پیشنهاد ازدواج داده ولی قبل از زفاف او را طلاق گفته است.^{۶۱}

۱۱ - «فاطمه دختر شوره» - جزئیات ازدواج محمد با این زن برای نویسندگان اسلامی روشن نیست و آنها معتقدند شاید وی بانام دیگری شناخته شده است.^{۶۲}

۱۲ - «صنعا یا سبا دختر سلیم» - محمد با این زن ازدواج کرده، اما وی قبل از زفاف بدرود حیات گفته است.^{۶۳}

۱۳ - «الشبباء دختر عمر» - محمد این زن را به عقد ازدواج خود درآورده، اما چون وی معتقد بوده است که مرگ ابراهیم فرزند محمد مشکوک می باشد، لذا محمد وی را طلاق داده است.^{۶۴}

۱۴ - «خوله دختر الحوحیل» - محمد این زن را به عقد ازدواج خود درآورده، ولی قبل از زفاف وی بدرود حیات گفته است.^{۶۵}

۱۵ - «شرق دختر خلیفه» - این زن خاله خوله بود و پس از مرگ خوله بجای او به عقد ازدواج محمد درآمد.^{۶۶}

۱۶ - «خوله دختر حکیم (سلیم)» - این زن از طایفه عبدالشمس بود که به طایفه هاشم مربوط می شود. خوله دختر حکیم پس از مرگ همسرش «عثمان بن ماذون» که در حدود جنگ احد اتفاق افتاده بود، خود را بدون قید و مهر و شرط به محمد بخشید. اما محمد از قبول او برای ازدواج خودداری کرد و گویا چون وی بیوه یکی از مسلمانان اولیه بود، محمد او را در خانواده اش پناه داد و خوله نیز به خدمت او درآمد. بعضی از تاریخ نویسان اسلامی نوشته اند علت خودداری محمد

^{۶۱} Ibn Saad, viii, pp 110-12; At-Tabari, i, 1774. 15, 1775.7; Ibn Hisham, p. 1004.3.

^{۶۲} At-Tabari, i, p. 1776.7.

^{۶۳} Ibn Saad, viii, p. 106f.; At-Tabari, i, p. 1774.6.

^{۶۴} At-Tabari, i, p. 1774-10.

^{۶۵} Ibn Saad, viii, p. 114f.; At-Tabari, i, p. 1776.12.

^{۶۶} Ibn Saad, viii, p. 115; At-Tabari, i, p. 1776.1.

از ازدواج با خوله بالا بودن سن وی و یا شاید هم علت دیگری بوده است.^{۶۷}

بغیر از بیست و نه زن مذکور که فهرست آنها در بالا در سه گروه ذکر شد، تاریخ نویسان اسلامی، از هفت زن دیگر نیز نام برده‌اند که بین آنها و محمد گفتگوی ازدواج در میان آمده، اما هیچگاه جنبه عملی به خود نگرفته است. دو نفر از زنان مذکور جزء انصار بودند که خود با محمد برای ازدواج با وی وارد گفتگو شده بودند، اما خانواده آنها چون از محمد اطمینان نداشتند، آنها را از این ازدواج منع کردند. فهرست زنان هفتگانه مذکور به شرح زیر است:

۱ - «حبیبه دختر سهل» - از انصار^{۶۸}

۲ - «لیلی دختر خاتم» - از انصار.^{۶۹} ملا محمد باقر مجلسی از قول «ابن شهر آشوب» نوشته است، «لیلی» از محمد خوش نیامد و از ازدواج با او خودداری کرد. مجلسی اضافه می‌کند که گرگ این زن را درید.^{۷۰}

۳ - «امه هانی دختر ابیطالب» - از طایفه قریش، هاشم.^{۷۱}

۴ - «امه حبیب دختر العباس» - از طایفه قریش، هاشم.^{۷۲}

۵ - «دو به دختر امیر» از طایفه سعه.^{۷۳}

۶ - «صفیه دختر بشامه» از طایفه تمیم، الانبار.^{۷۴}

۷ - «عمارہ یا عمامه دختر حمزه» از طایفه قریش، هاشم.^{۷۵}

گیلوم، یکی از اسلام شناسان معروف غربی در رابطه با نظر محمد نسبت به زن و ازدواج، حدیثی نقل می‌کند که ابن اسحق آن را از «ابن عباس» شنیده

⁶⁷ Ibn Saad, viii, p. 113.

⁶⁸ Ibn Saad, viii, p. 106, 158. 8, 11.

⁶⁹ Ibn Saad, viii, p. 107f.; At-Tabari, i, p. 1776. 14.

⁷⁰ مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

⁷¹ Ibn Saad, viii, p. 108f.; At-Tabari, i, p. 1777. 5.

⁷² At-Tabari, i, p. 1777. 15.

⁷³ Ibn Saad, viii, p. 109f.; At-Tabari, i, p. 1777. 7.

⁷⁴ Ibn Saad, viii, p. 110; At-Tabari, i, 1777. 13.

⁷⁵ Ibn Saad, viii, p. 113f.

است. بر طبق حدیث مذکور، ابن عباس می گوید روزی محمد طفل دختر او را که روی زمین می خزید مشاهده کرد و اظهار داشت، هرگاه در زمانی که این طفل رشد می کند، او زنده باشد، با وی ازدواج خواهد کرد. اما محمد در زمانی که هنوز طفل دختر ابن عباس دورهٔ طفولیت را می گذرانید وفات یافت. این طفل که «امه حبیب» نامیده می شد، هنگامی که به سن ازدواج رسید با «الاسود بن ابوالاسد» برادر «ابومسلمه» ازدواج کرد. امه حبیب یک پسر به نام «رزق» و یک دختر به نام «لوبابه» زایش کرد. دلیل این که دختر امه حبیب را لوبابه نامیدند این بود که مادر بزرگش معروف به «ام الفضل» نیز لوبابه نامیده می شد.^{۷۶}

علامه ملا محمد باقر مجلسی که از مشاهیر علما و افقه فقهای تشیع می باشد، در حیات القلوب، از چند زن دیگر که روابط زناشویی با محمد داشته اند نام می برد. زنان مذکور به شرح زیر می باشند:

۱ - «شینیا دختر سالت» - بر طبق نوشتهٔ مجلسی، محمد قصد ازدواج با «شینیا» را داشت، اما قبل از این که دختر مذکور را برای او بیاورند، دارفانی را وداع گفت.^{۷۷}

۲ - مجلسی، بدون این که نام ببرد، می نویسد محمد در صدد ازدواج با زنی بود که پدر وی با ازدواج او با محمد مخالف بود و از این رو به دروغ اظهار داشت که دخترش مبتلا به مرض جذام می باشد. مجلسی می نویسد بمحض این که پدر دختر مبادرت به اظهار دروغ مذکور نمود، دخترش فوراً بوسیلهٔ قدرت معجزهٔ پیامبر دچار مرض جذام شد.^{۷۸}

۳ - مجلسی، همچنین بدون این که نام ببرد، سخن از زن دیگری بمیان می آورد که به قول او بعضی گفته اند محمد زن مذکور را قبل از ازدواج طلاق داد و

⁷⁶ Guillaume, "New Light on the Life of Muhammad," p. 55.

⁷⁷ مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۵۹۷.

⁷⁸ همان کتاب، همان صفحه.

برخی اظهار داشته‌اند محمد با وی ازدواج کرد و سپس او را طلاق گفت^{۷۹}، شاید این زن، یکی از زنانی بوده است که ابن سعد، طبری و ابن هشام در فهرست خود نام او را ذکر کرده‌اند.

۴ - «تکانه» - مجلسی می‌نویسد تکانه نیز دختر برده سیاهپوستی بود که «مقومس» پادشاه مصر مانند «ماریه قبطیه» به محمد هدیه کرد. محمد ابتدا او را آزاد کرد و سپس وی را به عقد ازدواج خود درآورد. بعد از درگذشت محمد، عباس با او ازدواج کرد.^{۸۰}

۵ - «بنت ابی الجون» - دختری بود از قبیله «کنده» که محمد او را به عقد ازدواج خود درآورد. اما موقعی که ابراهیم فرزند محمد مرد، «بنت ابی الجون» اظهار داشت اگر محمد پیامبر خدا می‌بود فرزندش نمی‌مرد. این امر باعث شد که محمد قبل از مقاربت «بنت ابی الجون» را طلاق گفت.^{۸۱}

ملا محمد باقر مجلسی می‌نویسد، برطبق روایات متعدد محمد با بیست و یک نفر زن ازدواج کرده، در حالی که شیخ طبرسی تعداد زنان رسمی محمد را هیجده نفر و امام جعفر صادق پانزده نفر ذکر کرده‌اند.^{۸۲} مجلسی در رابطه با ازدواج‌های محمد و زنان او به شرح نکاتی پرداخته است که بی‌مناسبت نیست در پایان این فصل، به نقل برخی از نکات مذکور مبادرت ورزیم.

کلینی به سند معتبر از قول امام رضا روایت کرده است که قدرت جماع محمد با چهل مرد برابر بود. محمد نه نفر زن داشت و در هر شبانه روز با همه آنها همخوابگی می‌کرد.^{۸۳}

مجلسی می‌نویسد، زنی که نامزد ازدواج با پیغمبر می‌شود، ولو آن که ازدواج او با پیغمبر عملی نگردد، حق ندارد تا پایان عمر با مرد دیگری ازدواج کند. او

^{۷۹} همان کتاب، همان صفحه.

^{۸۰} همان کتاب، همان صفحه.

^{۸۱} همان کتاب، همان صفحه.

^{۸۲} همان کتاب، صفحه ۶۰۱.

^{۸۳} همان کتاب، صفحه ۵۹۹.

اضافه می کند پس از مرگ پیغمبر، ابو بکر و عمر هر دو اجازه دادند دو نفر از زنانی که نامزد ازدواج با پیغمبر بودند با دیگری وصلت کنند. یکی از آنها بر اثر قدرت معجزه پیغمبر به مرض جذام دچار شد و دیگری دیوانه گردید.^{۸۴} اما معلوم نیست چرا علامه مجلسی نام این دو نفر را ذکر نکرده است. مجلسی اضافه می کند بعلاوه باید دانست زنی که با پیغمبر دارای روابط زناشویی بوده، حالت تقدس پیدا کرده و دست هیچ مردی تا پایان عمر نباید به او برسد. بدیهی است که بیشتر علمای تسنن معتقدند زنی که قبل از همخوابگی با پیغمبر از او طلاق گرفته باشد می تواند شرعاً با مرد دیگری ازدواج کند، اما علمای تشیع این عقیده را مردود دانسته و معتقدند اگر زنی نامزد ازدواج با محمد شده باشد، حتی اگر رابطه او با پیغمبر به مرحله ازدواج و زفاف هم نرسیده باشد، حق ازدواج با مرد دیگری را ندارد.^{۸۵}

مجلسی همچنین می نویسد هر زمانی که محمد با زنی قصد ازدواج داشت، زنی را می فرستاد تا بدن نامزدش را آزمایش کند و به وی دستور می داد گردن و سایر قسمت های بدن وی را بو کند، و ببیند آیا قسمت های مختلف بدن او خوشبوست یا نه. همچنین محمد به فرستاده خود دستور می داد، قوزک های پاهای زن مورد نظر را نیز آزمایش کند و ببیند آیا آنها پر گوشت هستند یا نه. زیرا محمد معتقد بود که اگر قوزکها پر گوشت باشند نشانه آن است که تمام بدن پر گوشت است.^{۸۶}

در این گفتار رو یهمرفته از چهل و یک نفر زن نام برده شد که محمد یا با آنها رابطه زناشویی دائم از نوع عقدی و یا صیغه داشته و یا به نحوی از انحاء برای زناشویی با آنها وارد مذاکره شده است. برای درک نظر و حساسیت محمد نسبت به زن، بی مناسبت نیست رو یداد زیر را که بوسیله علامه ملا محمد باقر مجلسی نقل شده است، نقل کنیم. مجلسی از کلینی روایت می کند که روزی موذن

^{۸۴} همان کتاب، صفحه ۵۹۸.

^{۸۵} همان کتاب، صفحه ۵۹۹.

^{۸۶} همان کتاب، همان صفحه.

محمد به نام «ابن امه مکتوم» که شخص نابینایی بود برای ملاقات محمد وارد اتاقش شد. چون در آن هنگام عایشه و حفصه آنجا حضور داشتند، محمد در لحظه ورود ابن امه مکتوم به عایشه و حفصه تکلیف کرد که اتاق را ترک گویند. آنها گفتند ولی این شخص نابیناست و قدرت بینایی ندارد. محمد پاسخ داد: «ولی شما که نابینا نیستید.»^{۸۷} *

بخش چهارم

درگذشت کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله

قرآن؟ چقدر از نظر علم هیأت و ستاره شناسی توخالی، ولی از لحاظ شعر و شاعری عظیم است.

پوشکین

آنهايي که تا موقعی که خشکی می بینند، فکر می کنند دریایی در عالم وجود ندارد، کاشفین بدی هستند.

فرانسيس بيکن

فصل نهم

درگذشت کوروش

در زمان کوروش، تنها ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع از مجموع ۱۴۸,۸۲۲,۰۰۰ کیلومتر مربع خشکیهای روی زمین شناخته شده بود که تنها در حدود ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع آن را جهان متمدن آن زمان تشکیل می داد و کوروش موفق شده بود ۸,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع از آن سرزمینها را در نقشه امپراطوری ایران وارد کند. امپراطوری ایران که به دست توانای کوروش بنیان گذاری شد، از بزرگترین امپراطوریهای جهان بود و حدود آن از شمال به دریای سیاه و از مشرق به رود سیحون، از جنوب به حبشه و از مغرب به مصر و قبرص منتهی می شد. این امپراطوری وسیع همه کشورهای امروزی ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، هاشمی، اسرائیل، عراق، عربستان شمالی، ایران، افغانستان، پاکستان و جمهوریهای آسیای میانه شوروی تا کناره‌های رود سیحون را در بر می گرفت.

در شمال شرقی این امپراطوری وسیع، قبایل آریائزاد نیرومند ترک و تاتار

میزیستند که نویسندگان یونانی آنها را «سکایی»^۱ و «ماساگت»^۲ نامیده‌اند و متأسفانه عموم نویسندگان ایرانی که رویدادهای تاریخی ایران باستان را از نوشته‌های نویسندگان یونانی اقتباس کرده‌اند، آنها را در نوشته‌های خود بهمین نامها خوانده‌اند، ولی چون ما در زبان فارسی قبایل مذکور را به نام «تورانیان» نام می‌بریم، در این گفتار نیز از این پس آنها را به همین عنوان یعنی «تورانیان» نام خواهیم برد.

قبایل تورانیان از دیرباز عادت کرده بودند، به مرزهای ایران تجاوز کنند، اما به قول «بنیامین»^۳ روان سرزنده و هوشیار نژاد ایرانی هیچگاه به آنها امکان نداده بود که برای مدت طولانی سرزمینهای این کشور را در اختیار خود بگیرند و ایرانیان آنها را از خاک خود بیرون رانده بودند. اکنون که کوروش شکست ناپذیر، وسعت و حدود سرزمینهای ایران را به نزدیکیهای رودهای سند و جیحون و سیحون رسانیده بود، دیگر نمی‌توانست وجود قبایل تجاوزگر تورانی را در شمال مرزهای امپراطوری وسیع خود تحمل کند و درصدد برآمد که با لشکر کشی به سرزمین مذکور قبایل تورانی را سر جای خود بنشانند.

هرودوت می‌نویسد، چگونگی درگذشت کوروش را که در لشکر کشی به سرزمین تورانیان به وقوع پیوسته، به چند گونه بازگفته‌اند و او به نقل روایتی که بیش از سایر روایات بنظرش درست می‌رسد می‌پردازد.^۴ بنا بر نوشته هرودوت در

^۱ Saccae.

Massagetae «ماساگت» ها در دشت‌های میان کوه‌های بالکان بزرگ تا کرانه پایین «آمودریا» (رود جیحون) می‌زیستند. شش قبیله از «ماساگت» ها که در تاریخ نام برده شده‌اند، عبارتند از «آپی سکه»، Apasaki (سکاهای دریایی یا آپی)، «آنوگالی» Augaloi ، «آناسی» Attasii «خوارزمیان» Choresmii و «در بیگی» ها Derbices . «داهه» ها Dahae در همسایگی «ماساگت» ها و در دشت‌های خاوری دریای خزر بسر می‌بردند.

• آمودریا، و یا رود جیحون، رودخانه‌ای است به طول ۱۴۰۰ میل که در آسیای مرکزی و غربی (ترکستان امروزی) جریان دارد. این رودخانه از فلات پامیر سرچشمه می‌گیرد و به دریاچه آرال (خوارزم) می‌ریزد.

^۲ S. G. W. Benjamin, *The Story of Persia* (New York: G. P. Putnam's Sons, 1887), p.

^۴ Herodotus, vol. i, p. 214.

آن زمان شهبانویی بنام «تومیریس»^۵ بر قبایل تورانیان فرمانروایی می کرده که بیوه سابق پادشاه این سرزمین بوده است. کوروش بمنظور این که بدون جنگ و خونریزی بر سرزمین تورانیان دست یابد، از وی درخواست همسری کرد، اما تومیریس فهمید که کوروش طالب خود او نیست، بلکه قصد دارد سرزمینهای او را تصرف کند و از این رو از پذیرش درخواست کوروش سرباز زد. پس از آن کوروش تصمیم گرفت به سرزمینهای تومیریس که در خاور دریای خزر قرار داشت لشکر کشی کند.^۶

کوروش بمنظور ورود به سرزمین تورانیان دستور داد قایقهایی را به یکدیگر بپیوندند و بوسیله آنها پلی بر روی رودخانه سیحون بوجود بیاورند و بمنظور محفوظ نگهداشتن سپاهیان از دستبرد دشمن، برجهایی روی قایقها بسازند تا لشکریانش بتوانند به آسانی و با امنیت از رود مذکور عبور کنند. هنگامی که تومیریس از اقدامات جنگی کوروش آگاه شد، برای او پیامی بشرح زیر فرستاد: «ای پادشاه مادها، دست از این جنگجویی بردار و به فرمانروایی بر سرزمین خود خورسند باش و بگذار ما هم بر کشور خود حکومت رانیم. ولی چون می دانم به این اندرز گوش فرانخواهی داد، به تو توصیه می کنم، این کاریبوده پل سازی را رها کن و بگذار سپاهیان ما از رود سیحون به مسافت سه روز راه (۱۸ فرسخ) به داخل سرزمینهای ما دور شوند، آن وقت به سپاهیان دستور بده آسوده از رود بگذرند تا درون خاک ما با یکدیگر نبرد کنیم و یا تو و سپاهیان به مسافت سه روز راه به داخل خاک ایران عقب نشینی کن تا ما از رود بگذریم و در سرزمین تو با سپاهیان رزم آزمایی کنیم.»

کوروش با سران سپاه خود در این باره مشورت کرد. همه معتقد بودند که بهتر است کوروش به داخل خاک ایران عقب بنشیند و بدین وسیله سپاه تورانیان را به داخل خاک ایران کشانیده و آنها را نابود کند. اما کرزوس پادشاه لیدی که پس

^۵ Tomyris

^۶ Herodotus, vol. i, p. 204, 205.

از شکست از کوروش، مورد عفو و محبت و احترام او قرار گرفته بود و پیوسته در خدمت کوروش بود؛ اظهار داشت به عقیده او بهتر است به سپاه تورانیان تکلیف شود داخل خاک خود عقب نشینی کنند، سپس ما آنها را تعقیب خواهیم کرد و در محلی خوراکیها و نوشیدنیهای لذیذ و گوارا می گذاریم و آنها را به گروهی از مردانی که قادر نیستند در جنگ شرکت کنند می سپاریم، آن وقت تورانیها که به چنین خوراکیهای لذیذی عادت ندارند، آنقدر خواهند خورد که جنگ را از یاد ببرند. آنگاه ما به آنها حمله خواهیم کرد و آنان را از پای درخواهیم آورد.

کوروش، رای کرزوس را پسندید و به تومیریس پیام فرستاد به خاک خود عقب نشینی کند و کرزوس را به کمبوجیه سپرد تا با نهایت احترام با وی رفتار کند و هر دو را به ایران فرستاد و خود با سپاهیانش برای رو برو شدن با تورانیان از رود سیحون عبور کرد.

کوروش وارد خاک تورانیان شد و آنچه را کرزوس به وی توصیه کرده بود، بکار بست. در نتیجه سپاه تورانیان به محل تمرکز خوراکیها و نوشیدنیها رسیدند، نگهبانان پارسی را از دم تیغ گذرانیدند و آنقدر خوردند و آشامیدند که مست شدند. در این حال سپاهیان کوروش به آنها حمله کردند و گروهی از آنها را کشتند و جمعی را اسیر کردند. پسر تومیریس به نام «اسپرگی مس»^۷ نیز جزء دستگیر شدگان بود. او از کوروش تقاضا کرد زنجیر از دست و پایش بگشایند و پس از این که درخواست او مورد پذیرش کوروش قرار گرفت و آزاد شد، دست به خودکشی زد.

هنگامی که تومیریس از مرگ فرزند و همچنین این که کوروش به سخنان او اعتنایی نکرده آگاه شد، کلیه سپاهیان خود را جمع آوری کرد و در صدد جنگ بزرگی با کوروش برآمد. جنگی که بدین ترتیب بین کوروش و شهبانوی تورانیان آغاز شد، یکی از شدیدترین نبردهای آن زمان بوده است. سرانجام تورانیان بر سپاهیان کوروش پیروز شدند و بر طبق نوشته هرودوت کوروش در این جنگ کشته شد و تومیریس سرش را در خیکی که پر از خون بود فرو برد تا با اصطلاح از

^۷ Spargapises

خون سیرش کرده باشد.^۸

بعضی از نویسندگان نوشته هرودوت را درباره سرانجام کوروش خالی از واقعیت می دانند. درست است که کوروش باید در قلب سرزمین تورانیان با کوهستانهای سخت گذر و بیراهه و دشمنان نیرومند و از جان گذشته رو برو شده و در برابر مشکلات طبیعی و اوضاع و احوالی که هر نوع ابتکار جنگی را از کوروش سلب کرده بود، از پای درآمده باشد، اما افتادن سر او به دست تومیریس افسانه است، زیرا ایرانیها پیکر او را به پاسارگاد بردند و در آنجا دفن کردند.

«بروسوس»^۹ و کتزیاس درباره سرانجام کوروش، شرح دیگری دارند. «بروسوس» نوشته است کوروش با طایفه «داهه» جنگید و به دست آنها و در میدان جنگ کشته شد.^{۱۰} کتزیاس می نویسد کوروش با «آمرایوس»^{۱۱} پادشاه قبایل «دربیگی» وارد جنگ شد و چون گروهی از هندوها با فیلهای بسیار به یاری «دربیگی»ها آمده بودند، اگرچه سپاه کوروش مردانه در برابر جنگاوران فیل سوار هندو سخت پایداری کرد، اما سرانجام سپاه او شهلیده شد و کوروش خود از اسب بزیر افتاد. در این هنگام یکی از هندوها با زو بین زخمی بر ران وی زد و سپاهیان کوروش او را از صحنه جنگ دور کردند.

روز دوم جنگ، «آمورگس»^{۱۲} پادشاه «اسکوتها» با بیست هزار تن به یاری کوروش آمد و در جنگی که مجدداً بین دربیگیها و سپاهیان کوروش در گرفت، سپاه کوروش پیروز شد و دربیگیها با بجای گذاشتن سی هزار کشته فرار اختیار کردند. «آمرایوس»، پادشاه دربیگیها و دوپسرش نیز در جنگ کشته شدند. پس از جنگ مذکور، دربیگیها فرمانبردار و باجگزار ایران شدند. اما کوروش بر

⁸ *Ibid.*, pp. 205ff.

⁹ Berossos

¹⁰ FHG, Bd. 11, s. 505.

نقل از شاپور شهبازی، کوروش بزرگ، (شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی)، صفحه

¹¹ Ameraeius

¹² Amyrges

اثر زخمی که به رانش اصابت کرده بود، پس از سه روز درگذشت.

«دیودوروس»^{۱۳} نوشته است، شهبانوی تورانیها، کوروش را دستگیر کرد و به چهارمیخ کشید. «استرابو»^{۱۴} و «ژوستینوس»^{۱۵} (به نقل از نوشته «تروگوس پومپئوس»^{۱۶}) شرحی شبیه به روایت هرودوت درباره مرگ کوروش نقل کرده‌اند.

روایت دیگری حاکی است که اصولاً مرگ کوروش بطور طبیعی اتفاق افتاده است. بدین شرح که کوروش یکصد سال عمر کرد و در این زمان که سالخورده و از کار افتاده شده بود، روزی دستور داد، دوستان قدیمش را به حضور وی بیاورند، اما به او گفتند که پسرش «کمبوجیه» آنها را ستمگرانه کشته است. این خبر چنان کوروش را اندوهگین کرد که زندگی را برایش تلخ نمود و در نتیجه آن پس از چند روز بیماری درگذشت.^{۱۷}

«گزنفون» می نویسد، هنگامی که کوروش به سن سالخوردگی رسید، شبی خواب دید که سروشی به وی گفت: «کوروش، زمان آن فرا رسیده است که آهنگ رفتن کنی و به خدایان پیوندی.» کوروش پس از بیداری به کوهها رفت و بنا به آیین ایرانیان برای «اهورامزدا» و خورشید و «میترا» و دیگر خدایان قربانیها کرد و دگرروز، کمبوجیه فرزند بزرگش را جانشین خود ساخت و فرمانروایی ارمنستان و «کادوسیان» را به «بردیه» فرزند کوچکترش سپرد. آنگاه وصیت کرد پس از مرگ کالبدش را در زرو سیم و یا چیز دیگری نهند و زود آن را به خاک بسپارند و پس از آن دست یاران و فرزندانش را فشرده و به آرامی و آسودگی بدرود حیات گفت.^{۱۸}

¹³ Diodorus Sciculus, ii, 44; xi, 33.

¹⁴ Strabo, *Geography*, xi, 8:5.

¹⁵ Justinus, 1, 8.

¹⁶ Trogus Pompeius

¹⁷ Onesicritus, *Fragment 32* in Muller-Diodot, *Scriptores rerum Alexandri Magni*, p. 57, cited by G. Maspero, *The Passing of the Empires* (London: 1900), p. 621 n.2.

¹⁸ Xenophon, *Cyropaedia*, vol. viii, 7:4 ff.

از آنچه درباره مرگ کوروش گفته شد، می توان نتیجه گرفت که قبایل گوناگون نیرومند و جنگجو و از جان گذشته تورانیان که در شمال شرقی ایران بسر می بردند با یکدیگر متحد شدند و کوروش، فرزند شکست ناپذیر سرزمین پارس، سردار بیمانند و بنیانگذار تاریخ پادشاهی در ایران و جهان را در کوهستانهای سخت گذر غافلگیر کردند و پس از وارد آوردن شکست به سپاهیان کوروش، او را هلاک کردند. اما سپاهیانش نگذاشتند جسدش به دست دشمن بیفتد، بلکه آن را با خود به پارس بردند و پس از این که آن رامومیایی کردند، در پاسارگاد به خاک سپردند.^{۱۹} مدت سلطنت کوروش ۲۸ سال بود.

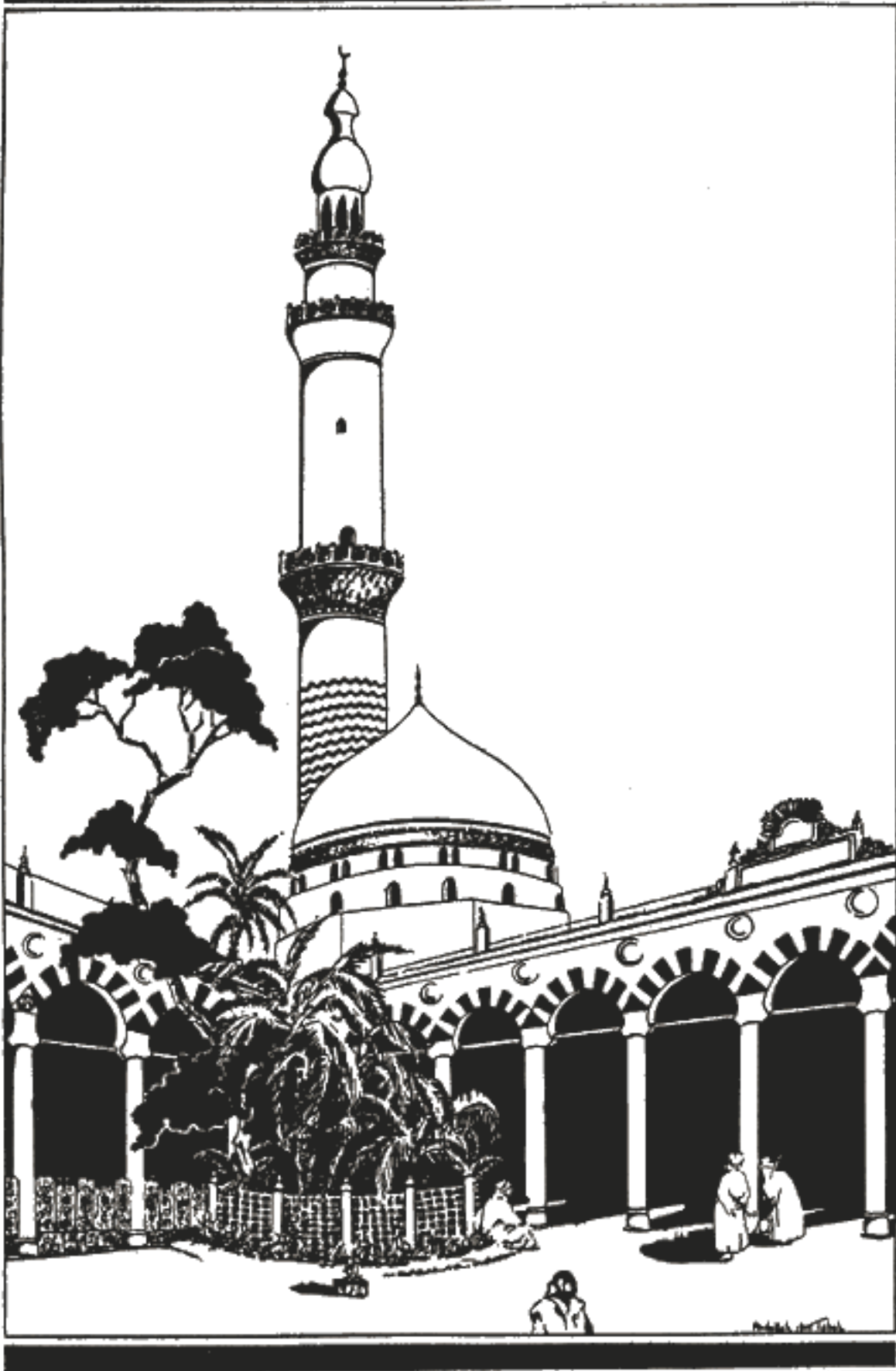
پس از درگذشت کوروش، بطوری که از نوشته های تاریخ نویسان برمی آید، کمبوجیه به سرزمین تورانیان لشکرکشی کرد و به خونخواهی پدرش آنها را فرمانبردار ایران کرد، زیرا بطوری که تاریخ می گوید، در روزگار داریوش بزرگ کلیه قبایل تورانیان فرمانبردار ایران بوده اند.^{۲۰} *

^{۱۹} شهبازی، کوروش بزرگ، صفحه ۳۷۷.

^{۲۰} همان کتاب، همان صفحه.



آرامگاه کوروش بزرگ



مسجد محمد در مدینه، گنبد مسجد در بالای مزار محمد (اطاق عایشه) ساخته شده است.

فصل دهم

رحلت محمد بن عبدالله

پس از این که محمد از مسافرت حجة الوداع از مکه مراجعت کرد، در صدد اعزام یک نیروی نظامی به سوریه برآمد. شکست او در «منا»^۱ و مخصوصاً کشته شدن «زید بن حارث»^۲ به دست رومیان در جنگ مذکور، برایش بسیار گران آمده بود و پس از شکست مزبور، پیوسته در صدد بود که این شکست را جبران کند. به عقیده او اکنون (تابستان سال ۶۳۲ میلادی)، زمان برای تلافی شکست مذکور بسیار مناسب می نمود.

محمد که در اداره امور مربوط به رهبری مسلمانان، استاد بکار بردن اصول روانشناسی بود، «اسامه» فرزند زید بن حارث را به فرماندهی لشکری که قرار بود برای جنگ به سوریه اعزام شود منصوب کرد تا خشم «اسامه» از کشته شدن پدرش در لباس انتقام از دشمن نقش خود را بخوبی ایفاء کند. «اسامه» از طرف

^۱ Muta.

^۲ به صفحات شماره ۱۵۵ تا ۱۵۹ همین کتاب مراجعه فرمایید.

مادر، فرزند «برکه» پرستار سپاهپوست محمد بود که همسر اول زید شده بود. البته اسامه جوان باهوش و لایقی بود، اما تنها ۲۰ سال از عمرش می گذشت و دارای تجربه نظامی نبود. از این رو لشکریان محمد با انتصاب اسامه یعنی یک جوان ۲۰ ساله به فرماندهی نیرویی که قرار بود در برابر سپاه توانا و مجهز روم جنگ کند، موافق نبودند و برایشان مشکل بود زیرا بار اسامه بروند. اما محمد به نظر آنها اعتنایی نکرد، زیرا معتقد بود سن و موقعیت اجتماعی در کارآیی افراد اثر چندانی ندارد.

محمد اسامه را در مسجد احضار کرد، پرچم اسلام را به وی داد و به او توصیه کرد که باید در جنگی که در پیش است برای پرچم مذکور احترام و افتخار بیشتری کسب کند. اسامه مقام فرماندهی نیروهای عازم سوریه را پذیرفت و مرکز فرماندهی خود را در سه میلی خارج از شهر مدینه در محلی که «الجرف»^۳ نامیده می شد قرار داد و مشغول ایجاد مقدمات لازم برای عزیمت به سوریه شد. اما صبح روز بعد، قبل از این که الجرف را ترک کند، شایع شد که محمد به بیماری شدیدی مبتلا شده است و از این رو اسامه در حرکت از الجرف تردید کرد و تصمیم گرفت تا روشن شدن وضع محمد از حرکت بطرف سوریه خودداری کند. توقف اسامه در الجرف تا زمانی که محمد رحلت کرد، ادامه یافت. پس از رحلت محمد، خلیفه اول مسلمانان، ابوبکر، با همان برنامه ای که محمد تعیین کرده بود، اسامه را به فرماندهی سپاه اسلام به سوریه اعزام کرد.

تا کنون، هیچکس سبب بیماری محمد را بطور قطعی کشف نکرده است. پیروان او زهری را که زینب یهودی در خیبر به بزغاله بریان شده^۴ زده بود، سبب مرگ او می دانند تا به مرگ وی رنگ شهادت بزنند. خود محمد نیز در زمانی که در خانه عایشه در بستر بیماری بود و مادر «بُشر» برای عیادت او آمده بود، علت بیماری اش را به خوردن بزغاله زهرا گین مربوط نمود. بدین شرح که محمد از مادر

^۳ Al Jurf.

^۴ به صفحات شماره ۱۰۴ و ۱۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایید.

بشر پرسش کرد: «مردم درباره بیماری من چه می گویند.» مادر بشر پاسخ داد: «مردم می گویند، توبه بیماری ذات الجنب مبتلا شده ای.» محمد اظهار داشت: «خداوند هیچگاه اجازه نخواهد داد پیامبرش به چنین بیماری مبتلا شود، زیرا این بیماری را شیطان برای بندگان خدا ایجاد می کند و شیطان هیچ قدرت و اثری روی من ندارد. بیماری من بر اثر بزغاله آلوده به زهری که من به اتفاق فرزند تو در خیبر خوردم، ایجاد شده است. بسیاری اوقات من از اثر زهر مذکور رنج می بردم، اما اکنون اثر زهر کارساز شده است.»^۵

اما این موضوع که محمد بر اثر خوردن بزغاله زهرآگین رحلت کرده باشد، به عقیده «بودلی»^۶ بعید بنظر می رسد، زیرا اولاً این قضیه مدت ۴ سال پیش اتفاق افتاده بود؛ ثانیاً محمد لقمه زهرآلود را فرو نداد و بمحض این که از مزه گوشت بزغاله متوجه شد که به زهر آلوده است، آن را بلافاصله از دهان خارج کرد؛ ثالثاً تا زمان مرگ، محمد از تندرستی کامل بهره می برد. پس از ماجرای مذکور او به تبوک لشکر کشی کرده و در برابر «هوازین»^۷ها جنگیده و طایف را محاصره کرده و همچنین مکه را فتح نموده بود. اگر اثر زهر در بدن محمد می بود، او نمی توانست به چنین اقدامات مشکلی دست بزند.

علامه ملا محمد باقر مجلسی نوشته است، «عیاشی» به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که عایشه و حفصه دو تن از زنان محمد او را بوسیله زهر شهید کرده اند.^۸

کوله می نو یسد: «زیاده روی در نفس پرستی برای سالهای متمادی و مداومت در انجام اعمال جنسی با همسران متعددی که محمد در حرمسرایش داشت، ساختمان مزاجی و سازمان سیستم عصبی او را ضعیف و فرسوده کرده بود

^۵ S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Waterloo Place, Rivingtons, 1888), p. 229.

^۶ Ronald Victor Courtenay Bodley *Messenger*, (New York: Doubldray Company, Inc. 1946), p. 327.

^۷ Howazins

^۸ علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، (تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۴ هجری)، صفحه ۷۰۰.

و نیروی هر نوع مقاومتی را برای برابری با بیماری از او سلب نموده بود، بطوری که اگر چه موفقیت‌های جنگی او، تنور روحیه اش را گرم نگه‌داشته بود، اما سوخت چراغ عمرش نقصان یافته بود و تبی که در هنگام بیماری بر او غلبه کرد، در مدتی کمتر از دو هفته وی را از پای درآورد.^۹

گروهی معتقدند، محمد بر اثر عارضه یک مالاریا و یا تیفوئید مهلک و سهمگین رحلت کرده است. نشانه‌های بیماری او بر طبق نوشته‌های مورخین به شرح زیر بوده است:

در هنگام بیماری، محمد به تب بسیار شدیدی مبتلا بود و از درد روده‌ها و پشت رنج می برد. او به سرعت بیمار شد و بلافاصله رحلت کرد. قبل از این که روش تلقیح ضد مالاریا و تیفوئید در عربستان معمول شود، میلیونها نفر مانند محمد به همان ترتیب در گذشته بودند. بعلاوه زندگی محمد به نحوی بود که برای آلودگی به بیماری مذکور آمادگی نداشت.^{۱۰}

با توجه به کمبود آب در صحاری عربستان، اعراب به هر نوع آبی که دسترسی پیدا کنند آن را می نوشند. البته در ۹۰ درصد موارد مذکور، شخص ممکن است از مبتلا شدن به بیماری مصون بماند، اما در ۱۰ درصد سایر موارد، فرار از عواقب خطرناک آشامیدن آبهای آلوده امکان پذیر نیست. برای مثال، در یک مورد هنگامی که محمد از عطش غیر قابل تحملی در مکه رنج می برد، از آبی که در آن خرما شسته بودند نوشید. در مدینه نیز از آب انباری که سر آن پوشیده نبود آب می آشامید. بعلاوه محمد به سن ۶۳ سالگی رسیده بود، اما لحظه‌ای از تولا و تکاپو باز نمی ایستاد.

به هر حال، یقین است که صبح روز بعد از اعزام «اسامه» به مأموریت جنگی، هنگامی که محمد از خواب برخاست، احساس سر درد و سرگیجه و شکم درد شدید نمود. اما سعی کرد خود را کنترل کند و وخامت حالش را تا حدی از

^۹ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 229.

^{۱۰} Bodley, *Messenger*, p. 328.

اطرافیانش مخفی نگهدارد. بنابراین مانند روزهای عادی تندرستی، به اداره امور روزمره اش پرداخت و به نوبت به ملاقات همسرانش رفت. معهذ احساس می کرد که گویا با رویدادی که برایش ابتدای فرجام است رو برو شده است.

در شب دوم بیماری، محمد اطاق میمونه، یکی از همسرانش را که بر طبق نوبت می بایستی آن شب را با وی بسر می برد، ترک کرد و با یکی از غلامانش به قبرستان رفت. در قبرستان، محمد به راز و نیاز پرداخت و برای آنهایی که پیش از او درگذشته بودند به شرح زیر دعا کرد:

«در حقیقت من و شما هر دو دعوت حق را اجابت کرده ایم، شما اهل قبور باید شاد باشید، زیرا یک مرحله از افراد زنده جلوتر هستید. شما در واقع طوفانها و عواقبی را که زندگان از آن وحشت دارند پشت سر گذاشته اید...» سپس محمد سرش را به سوی آسمان بالا برد و ادامه داد: «خداوند! به افرادی که در این قبور آرمیده اند، رحم و عنایت ارزانی بدار.»

پس از آن، محمد به غلامش نظری انداخت و گفت: «خداوند به من اختیار داده است که بین ادامه زندگی و بهشت بعد از آن و یا ملاقات فوری با خدای خودم، یکی را انتخاب کنم و من ملاقات با خدای خود را برگزیده ام.» بعد، محمد یکبار دیگر اهل قبور را مخاطب قرار داد و گفت: «خداوند شما اهل قبور را غریق رحمت کند! امیدوارم خدا شما و ما را عفو کند. شما پیش از ما درگذشته اید و ما بعد از شما به دنیای شما خواهیم پیوست.»

سپس محمد به خانه میمونه مراجعت کرد. روز بعد حالش وخیمتر از روزهای پیش شد. تبش بالا رفت و درد بسیار شدید و طاقت فرسایی او را رنج می داد. با خود فکر کرد که او نیاز به پرستاری دارد و این کار از عهده میمونه ساخته نیست، بلکه این کار عایشه است. العباس، عمویش، آنجا بود و از وی دعوت کرد به خانه او برود تا وی و همسرش از او پرستاری لازم را بعمل آورند. اکنون دیگر مسلم بود که محمد روزهای واپسین عمرش را بسر می آورد و العباس با خود فکر کرد اگر محمد در خانه او رحلت کند به نفع اوست، زیرا او می توانست از این موضوع بهره برداری لازم را بعمل آورده و ادعا کند که محمد بعلت توجه و احترامی

که نسبت به وی قائل بوده، با اراده خود خانه او را برای رحلت انتخاب کرده است. اما محمد هنوز آن قدر بیمار نبود که از تصمیم گرفتن عاجز باشد و در حالی که العباس و علی بن ابیطالب زیر بازوهای او را گرفته بودند اصرار کرد او را به منزل عایشه ببرند. سایر همسران محمد نیز با این امر موافق بودند.

عایشه که بین همسران محمد سوگلی او بشمار می رفت، در این زمان فقط هیجده سال داشت و هرگز پرستاری یک شخص بیمار و یافردی را که نزدیک به مرگ بود، تجربه نکرده بود. عایشه نقل می کند که او نیز در آن زمان دارای سردرد بود و گفت: «آه، سر منم درد می کند.» محمد پاسخ داد: «سردرد تو بزودی مرتفع خواهد شد، اما درمان سردرد من کار آسانی نخواهد بود.» بهر حال، عایشه با کمال رغبت و صمیمیت پرستاری از محمد را در روزهای آخر عمرش عهده دار شد. محمد نیز زیر تأثیر محبت‌های عایشه تا حدودی احساس بهبودی کرد و توانایی جسمی و مغزی خود را تا حدودی بازیافت. هنگامی که محمد در خانه عایشه بستری بود، به وی خبر دادند بعلت انتقادهایی که از اسامه می شود، هنوز وی به سوره حرکت نکرده است. محمد با شنیدن خبر مذکور، ابتدا استحمام کرد و سپس لباسهای خود را پوشید و به مسجد رفت و پس از این که بر طبق معمول به اتفاق پیروانش نماز بجای آورد، بالای منبر رفت و گفت: «من نمی دانم چرا شما مردم با انتصاب اسامه به فرماندهی سپاهی که قرار است سوره شود مخالفت می ورزید؟ اگر شما مرا بعلت انتصاب اسامه به فرماندهی نیرویی که عازم سوره است سرزنش می کنید، باید مرا به سبب انتصاب پدر او زید بن حارث نیز ملامت کنید. من به خداوند سوگند می خورم که زید شایستگی فرماندهی را داشت و فرزندش نیز از این شایستگی برخوردار است. من باید اعتراف کنم، همان طور که به پدر اسامه علاقه فراوان داشتم، به اسامه فرزند او نیز بسیار علاقمندم. بنابراین امیدوارم شما انتصاب او را به این مأموریت پذیرا شوید، زیرا او یکی از بهترین مردانی است که بین شما وجود دارد.»

سخنان محمد هنوز مانند سابق نافذ بود و کسی را یارای ایستادگی در برابر خواست او نبود. سپس محمد ادامه داد: «شما باید بدانید که خداوند به یکی از

بندگانش اجازه داده است بین زندگی در این دنیا و پیوستن به او (خداوند). یکی را انتخاب کند و بنده او پیوستن به خدایش را برگزیده است.»

ابوبکر تنها فردی بود که متوجه مفهوم سخنان محمد شد و اشک چشمانش را پر کرد. محمد روی کرد بطرف دوست قدیمش که در تمام روزهای خوب و بد در کنار وی بود و با احساس اظهار داشت: «در واقع، یگانه کسی که از بین شما بیش از همه به من محبت و صمیمیت داشت، ابوبکر بود. اگر قرار بود من از بین شما یک دوست محرم راز انتخاب کنم، این شخص ابوبکر می بود. اما اسلام یک برادری نزدیکتری بین همه ما ایجاد کرده است.» سپس محمد در حالی که آنهایی را که بین مستمعینش اهل مکه بودند (مهاجرین) مورد خطاب قرار می داد، ادامه داد: «من از شما می خواهم که به انصار مدینه احترام بگذارید. تعداد مسلمانان ممکن است زیاد شود، ولی تعداد انصار هرگز افزون نخواهد شد. انصار جزء خانواده من بودند و من خانه خود را در بین آنها یافتم. به آنهایی که نسبت به انصار نیکی می کنند، خوبی کنید و رابطه دوستی خود را با آنهایی که نسبت به انصار دشمنی دارند، قطع کنید.» پس از اظهار مطالب مذکور و اندرزهای چند دیگری که محمد به پیروانش داد، از منبر پایین آمد و به طرف خانه عایشه به راه افتاد.

راه پیمایی به طرف مسجد و مراجعت از مسجد، محمد را خسته کرده بود و وی شب آن روز را به ناراحتی گذرانید، بطوری که صبح فردای آن شب قادر نبود برای برگزاری نماز به مسجد برود. از اینرو به ابوبکر دستور داد که پیشوایی نماز را بر عهده بگیرد. تردید نیست که این اقدام محمد، در واقع اشاره ای به جانشین آینده اش بود. محمد با این عمل قصد داشت کسی را که پس از مرگش باید جانشینی اش را عهده دار گردد، به پیروانش معرفی کند.^{۱۱} دلیل این امر آنست که هر زمانی که محمد قادر به پیشوایی نماز بود، این کار را خود بعهده می گرفت، اما هر زمانی که به هر دلیلی قادر به این کار نبود، هریک از گروندگان اولیه به

^{۱۱} Ibid., p. 331.

اسلام که در مسجد بودند، پیشوایی نماز را عهده دار می شدند. ولی فرمود این که محمد در آن روز هیچ یک از عمر، عثمان و یا علی را برای پیشوایی نماز جماعت انتخاب نکرد و این کار را بر عهده ابوبکر گذاشت، این بود که می خواست با این عمل، ابوبکر یعنی دوست دیرینی را که در تمام غمها و شادیهای از زمان ظهور اسلام با او بود، به جانشینی خود تعیین سازد. البته دلیل این که محمد، خانه عایشه را برای گذراندن دوره بیماری خود و عایشه را برای پرستاری اش انتخاب کرده بود، نیز به ثبوت نیت او در تعیین ابوبکر بعنوان خلیفه مسلمانان بعد از مرگش، کمک می کند.^{۱۲}

در چند روز بعد، تب محمد بقدری بالا رفت که دیگر قادر به ترک رختخوابش نشد. زمانی که شدت تب محمد غیر قابل تحمل می شد، دستپایش را در کاسه آبی که در نزدیکی اش قرار داشت، فرو می برد. معذرا شدت تبش به اندازه ای بود که حرارت بدنش حتی به لباسهایش نیز سرایت کرده و در آنها احساس می شد. محمد گاهی می گفت: «خداوندا، به من در این حال بحرانی ام کمک کن، خداوندا به من کمک کن.» با توجه به اینکه محمد از شدت بیماری شکوه و بی تابی می کرد، در یکی از این موارد، عایشه به سرزنش او پرداخت و گفت: «یا رسول الله، اگر یکی از ما بیمار می شد و این چنین که توناله و بیتابی می کنی، از بیماری شکایت می کرد، توبه یقین نسبت به او خصمناک می شدی!» محمد پاسخ داد: «عایشه بیماری من بسیار شدید است و دلیل این امر آنست که خداوند برای مؤمنان، شدیدترین مصائب را مقدر می کند تا گناهان آنها را بشوید و آنها را به بالاترین مناصب ارتقاء دهد، ولو این که درد مؤمن، بعلت خاری باشد که در

^{۱۲} درباره جانشینی محمد، اهل تشیع عقیده دارند، محمد هنگام رفتن به جنگ تبوک، علی را در مدینه به جانشینی خود تعیین کرد و گفت: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی. (ترجمه: منزلت توبه من بمنزله هارون است نسبت به برادرش موسی.)، نقل از: مجتبی موسوی کاشانی، جلوه ای از چهره محمد، پیامبر اسلام، (قم: کتابفروشی حکمت، ۱۳۵۳ خورشیدی)، صفحات ۷۴ و ۷۵.

کف پایش فرو رفته است.»^{۱۳}

پرسشی که در این جا برای یک انسان آزاد اندیش بوجود می آید، آن است که در حالی که خداوند به قول خود محمد قصد دارد پیامبرش را بعنوان مرگ نزد خود فراخواند، چرا آنقدر در هنگام مرگ به او عذاب و رنج و شکنجه می دهد. پاسخی که یک مسلمان متعبد به پرسش بالا می دهد، اتکاء به قول خود محمد است که گفته است، خداوند بنده مومن و نیک خود را در موقع احتضار رنج و عذاب می دهد تا گناهانش را بشوید و او را رستگار کند و در جایگاه رفیعی در آن دنیا قرارش دهد. در این صورت، انسان اندیشمند و آزاداندیش مذکور مجدداً به این اندیشه رهنمون می شود که اولاً آیا این شایسته خداوند توانا و عادل و مهربان است که بنده ضعیف و زبونش را در موقع احتضار این چنین زجر و عذاب دهد، ثانیاً مگر محمد، یعنی رسول و پیامبر خدا مرتکب گناهی شده است که خداوند بخواهد با زجر دادن او در هنگام مرگ گناهانش را بشوید! حال اگر فرض کنیم، استناد این صفت یعنی زجر دادن به انسان مومن در هنگام مرگ به خدای تبارک و تعالی درست باشد، آیا پس چرا محمد آنقدر به خدا التماس می کند تا درد و عذاب و رنج مرگ او را کاهش دهد. اگر واقعاً روش الهی بر این شیوه جاری باشد که بنده مومن و رستگارش را در موقع مرگ رنج و عذاب دهد، آیا استغاثه و التماس محمد از خداوند باری تعالی برای رهایی از رنج احتضار، حاکی از تمرد از اراده الهی و کوشش او برای تغییر مشیت الهی و یا رهایی از آن نخواهد بود!

بعضی اوقات محمد در بستر بیماری هذیان می گفت، اما روی هم رفته مغزش بطور عادی کار می کرد و وی بر اوضاع و احوال پیرامون خود کنترل داشت و دوستان دیرینش را که دور وی جمع آمده بودند، بخوبی تشخیص می داد. اما، گاهی اوقات شدت تب او را به حالت غش و ضعف می انداخت. در یکی از این موارد، همسرانش مقداری دارو که در حبشه برای درمان بیماری ذات الجنب استعمال می شد، در دهان وی ریختند. هنگامی که محمد به هوش آمد و از موضوع مذکور آگاهی حاصل کرد، اگرچه از شدت تب و بیماری شدید رنج میبرد،

¹³ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 229-30.

برای مجازات همسرانش که مبادرت به این عمل کرده بودند، دستور داد، هر یک مقداری از داروی مذکور را در حضور او بخورند. حتی میمونه نیز که در آن روز روزه دار بود نتوانست از مجازات معاف بماند و مجبور شد مقداری از داروی مذکور را بخورد.^{۱۴}

پس از گذشت مدتی از زمانی که محمد دستور داد، ابوبکر وظیفه پیشوایی نماز را در مسجد بر عهده بگیرد، برایش آب برای استحمام آماده کنند. پس از استحمام لباس تمیز برتن کرد و با کمک علی و العباس روانه مسجد شد. او زمانی به مسجد رسید که ابوبکر نیمی از نماز را برگزار کرده بود. هنگامی که مسلمانان متوجه ورود محمد به مسجد شدند، همهٔ توأم با شگفتی آنها باعث شد که ابوبکر به خود بیاید و سر خود را برگرداند. موقعی که ابوبکر متوجه حضور محمد شد، فوراً نماز را متوقف ساخت، اما محمد با اشاره دستور داد نماز را ادامه بدهد. پس از این که ابوبکر نماز را به پایان رسانید، محمد روی منبر رفت و یکبار دیگر برای پیروانش به شرح زیر به سخنگویی پرداخت:

«شنیده‌ام شایعه مرگ قریب الوقوع من شما را نگران کرده است، ولی آیا هیچ یک از پیامبران پیش از من عمر جاودان کرده‌اند؟ هر چیزی در این دنیا بر طبق ارادهٔ باری تعالی روی می‌دهد و دارای زمان معینی است که نه می‌توان آن را زیاد و نه کم کرد. من بسوی کسی بر می‌گردم که مرا بوجود آورد و آخرین دستور من به شما این است که اتحاد و اتفاق خود را حفظ کنید. یکدیگر را دوست داشته باشید. برای یکدیگر احترام قائل شوید و همدیگر را حمایت کنید و در تقویت ایمان و تشویق یکدیگر در انجام اعمال و رفتار نیکو باشید. تنها بوسیله پیروی از این اعمال شما رستگار خواهید شد. بغیر از اعمال مذکور، هر عمل دیگری شما را به نابودی رهنمون خواهد شد.»

سپس محمد با کوشش بسیار سعی کرد روی پاهایش بایستد و در حالی که آهنگ صدایش را مانند سابق بلند می‌کرد، اظهار داشت: «من قبل از شما خواهم رفت و شما در پی من خواهید آمد. مرگ در انتظار همهٔ ماست. بنابراین

^{۱۴} Ibid., p. 231.